

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کَلَامُ النُّوْرِ الْکَلَامُ

سلسلہ مباحث تفسیری

تفسیر

سورۃ انشاء

۱۱

سید محمد ضیاء آبادی



تفسیر سوره انبیاء

مؤلف: سید محمد ضیاء آبادی
ناشر: انتشارات بنیاد خیریه الزهراء

چاپ اول: پاییز ۱۴۰۰
شمارگان: ۱۰۰۰
شابک:
قیمت: تومان

نشانی: تهران - خیابان کارگر جنوبی - چهارراه لشکر
خیابان شهید معیری - کوچه ارجمند - پلاک ۴
تلفن: ۰۲۱-۵۵۳۸۰۵۳۴
دورنگار: ۰۲۱-۵۵۳۸۴۷۹۰



چاپ و تکثیر این کتاب با حفظ محتوا، رعایت کیفیت و ملاحظه‌ی موارد ذیل برای دلسوختگان و علاقه‌مندان به گسترش معارف دینی با کسب مجوز کتبی از دفتر امور فرهنگی بنیاد خیریه الزهراء ع بلامانع است.

(۱) در هر نوبت چاپ تعداد ۱۰ نسخه به نشانی انتشارات بنیاد خیریه الزهراء ع ارسال شود.

(۲) هرگونه تغییر در محتوا و کیفیت ظاهری با اجازه دفتر امور فرهنگی می‌باشد.

(۳) مطالب فوق در هر نوبت چاپ درج شود.

(۴) قیمت متناسب با پشت جلد لحاظ گردد.

محاسبه اعمال
شرط رسیدن به کمال

هشدار تهنیدآمیز در اولین آیه
بی‌توجهی انسان به نزدیک بودن مرگ
جهت‌گیری ما بیشتر به سوی دنیا است
کم بودن فاصله ما با برزخ
غفلت عمیق ما از هشدارهای نو به نو
عکس‌العمل متفاوت مردم نسبت به جلسات مذهبی
نسخه انسان‌ساز امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام
حکمتی در قالب تمثیل
لزوم مهار کردن گرگ نفس اماره
شرط لازم برای اهل بیتی شدن
عذاب شرمندگی انسان از عملکرد خود در حضور دیگران
کلمه تنبیه‌آور قرآن و امیر مؤمنان علی علیه السلام
امید فراوان ما به دستگیری وجود مقدس و مطهر سیدالشهداء علیه السلام

بدترین گرفتاری،
ضعف روحی و فقر اخلاقی

سه نشانه نزدیک شدن قیامت
باران موعظه و بی‌حاصلی قلب‌ها
رذائل روحی بالاترین بدبختی انسان
بیماری خطرناک و مهلک کبر
لزوم کنجکاوی در حالات روحی و روانی خود

تهدید بسیار نگران کننده قرآن
 کم اثر بودن انس ظاهری با قرآن کریم
 تهدید دیگر قرآن در محرومیت قاریان بی عمل
 جلوه‌های مختلف کبر
 فراوانی کبر نسبت به بندگان خدا
 رویش بذر حکمت در قلب متواضع
 شناسایی شخصیت متکبر جبار
 مشاهده آثار جباریت در جامعه
 چگونگی انقلاب روحی خُرّ ابن یزید ریاحی
 تواضع کارساز خُرّ در مواجهه با سید الشهداء علیه السلام
 تصمیم قاطع خُرّ در انتخاب راه بهشت
 چگونگی شرفیابی خُرّ به محضر سید الشهداء علیه السلام
 انتظار ما از پیشگاه سید الشهداء علیه السلام

سوء عاقبت از بهانه جویی و لجاجت ضعف روحی و فقر اخلاقی

ظلم یعنی خروج از حدّ بندگی
 منطق ضعیف کفار در قبال منطق قوی رسول اکرم صلی الله علیه و آله
 مطلب محرمانه کفار چه بوده است؟
 پاسخ صولت شکن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به بهانه جویی‌های آن‌ها
 معجزه آری اما دل بخواهی نه!
 عاقبت شوم نپذیرفتن معجزه دل بخواهی
 مجازات گذشتگان در نپذیرفتن معجزه اقتراح
 بیان معجزه اقتراح رسول اکرم صلی الله علیه و آله در نهج البلاغه
 ذکر حدیث در بیان مشخّصات عاقل واقعی
 نتیجه نکبت بار تسلیم شدن در برابر ظالم

خدا و علی علیه السلام
شاهدان رسالت آخرین نبی

پاسخ خداوند به اشکال تراشی‌های مشرکان
قدرت خداوند بر ایجاد شرایط ویژه برای انبیاء
معجزه بی‌نظیر و جاودانی قرآن کریم
اعتراف دشمنی درجه یک قرآن به عظمت قرآن
شناخت عظمت قرآن در نگاه عاقلان منصف
خداوند و علی علیه السلام شاهدان رسالت رسول اکرم صلی الله علیه و آله
سفارشی پدران به جوان‌های عزیز در خصوص شناخت راه حق
دقت در شناخت محقق نمایان فریبکار
لزوم دقت فراوان در انتخاب کتاب و سخنران
رفتار متین و هیبت شکن حضرت زینب کبری علیها السلام با ابن زیاد متکبر
عکس العمل خبیثانه ابن زیاد با امام سجاد علیه السلام







مقدمه ناشر

بسمه تعالی

آدمی بدون قرآن بیمار است چرا که خداوند متعال فرموده است: ﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾؛ ما از قرآن آنچه برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است نازل می‌کنیم. سوره اسراء، آیه ۸۲.

همان‌طور که جسم انسان بیماری‌هایی دارد روح او نیز به مرض‌هایی مبتلا می‌شود که هر دو نیاز به طبیب و درمان و پرهیز دارد. قرآن داروی شفابخشی است برای آن‌ها که از بیماری حبّ به دنیا و آلودگی به شهوت‌ها رنج می‌برند، قرآن این بیماری‌ها را ریشه‌کن می‌کند آنگاه حبّ خدا را در دل جایگزین می‌سازد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه این حقیقت را با شیواترین عبارات بیان فرموده است: «اعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فَاقَةٍ وَلَا لِأَحَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غِنًى فَاسْتَشْفَوْهُ مِنْ أَدْوَائِكُمْ وَاسْتَعِينُوا بِهِ عَلَى لَأَوَائِكُمْ فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ وَهُوَ الْكُفْرُ وَالتَّفَاقُ وَالْغِنَى وَالضَّلَالُ؛ بدانید کسی با داشتن قرآن نیازی ندارد و بدون قرآن بی‌نیاز نخواهد بود پس درمان خود را از قرآن بخواهید و در سختی‌ها از قرآن یاری بطلبید که شفاى از بزرگترین بیماری‌ها که کفر و نفاق و تباهی و گمراهی می‌باشد در قرآن است. تاکنون تفاسیر زیادی بر آیات قرآن به قلم محققان نگاشته شده که هر کدام در سطحی قرار دارد و مناسب طبقه خاصی از مردم می‌باشد در این بین افرادی هستند که خواهان تفسیری به زبان ساده و عاری از اصطلاحات پیچیده علمی می‌باشند. مرحوم آیت الله سید محمد ضیاء آبادی رحمته الله این توان را داشت که مفاهیم بلند قرآن

را با زبانی قابل فهم برای همه طبقات بیان کند و در طول حیات پر برکت خود در این زمینه تلاش بی دریغی مبذول داشت، متأسفانه ایشان دیگر در بین ما نیست ولی علاوه بر آثار متعددی که از ایشان تا به حال چاپ شده سخنرانی‌های بسیاری هم به صورت صوت موجود است که ان شاء الله به مرور زمان تبدیل به کتاب شده و منتشر خواهد شد، نمونه‌ای از این کار تفسیر سورة انبیاء می باشد که در دو مجلد آماده شده که اینک جلد اول آن چاپ و در اختیار علاقه‌مندان به علوم قرآن قرار داده می شود و جلد دوم نیز متعاقباً چاپ خواهد شد.

امیدواریم مرضی خاطر ولی عصر، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار گیرد.

مِنْ اللَّهِ التَّوْفِيقُ وَعَلَيْهِ التَّكْلَانِ

دفتر امور فرهنگی

بنیاد خیریه الزهراء علیها السلام

زمستان ۱۴۰۰

محاسبه اعمال
شرط رسیدن به کمال

بسم الله الرحمن الرحيم

اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ. مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنْ رَبِّهِمْ
مُحَدِّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ ﴿١﴾

حساب مردم نزدیک شده و آن‌ها همچنان در غفلت به سر می‌برند و
روی‌گردانند. هیچ پند تازه‌ای از طرف پروردگارشان برای آن‌ها نمی‌آید مگر اینکه
با بازی‌گری آن را گوش می‌دهند.

هشدارى تهديدآمیز در اولین آیه

موضوع بحث ما ترجمه و توضیح **سوره‌هائى** از قرآن کریم است، سوره مبارکه طه به اتمام رسید حال به حسب ترتیب قرآنى به سوره مبارکه انبیاء می‌پردازیم. سوره انبیاء از سوره‌های مکيه است، نظر به این‌که در این سوره قریب شانزده نفر از انبیاء عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ذکرشان به میان آمده و اشاره‌ای به مبارزات ایشان با مشرکین و بخشی از زندگانی آن‌ها نقل شده، به این جهت این سوره به سوره انبیاء اسم‌گذاری شده است.

در این سوره مبارکه اولین آیه بعد از **بسم الله الرحمن الرحيم** هشدارى تهديدآمیز است که انسان‌ها را بیدار کند، اگر قابل بیدار شدن باشیم، اگر قساوت، دل‌ها را سنگین نکرده باشد اینگونه هشدارهای قرآن کریم باید ما را خیلی تکان بدهد. این واقعاً بسی مایه تأثر و تأسف است که قرآن درباره کوه با آن صلابت می‌فرماید:

﴿لَوْ أَنزَلْنَاهَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ﴾^۱

اگر این قرآن را بر سر کوه نازل می‌کردیم، اگر کوه دارای شعور بود با آن صلابتی که دارد متلاشی می‌شد.

ولی یا للأسف که بر قلب انسان‌ها نازل می‌شود تکان نمی‌خورد، نکند که سخت‌تر

از صخره‌های کوهستان شده باشد.

﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوَّشَدُّ قَسْوَةً﴾^۱

دل‌های شما بعد از آن سخت شد مانند سنگ یا سخت‌تر.

واقعیت هم همین‌طور شده و خیلی هم تأسف‌آور است. در تاریخ می‌خوانیم که این قرآن بعضی از دل‌ها را ذوب کرده است، آیه اول این سوره مبارکه می‌فرماید:

﴿اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُعْرِضُونَ﴾

حساب مردم نزدیک شده و آن‌ها همچنان در غفلت به سر می‌برند و روی‌گردانند. قیامت نزدیک شده، مرگ نزدیک شده ولی یا لآسف اینها در حال غفلت و بی‌خبری و بی‌توجهی با حال اعراض زندگی می‌کنند. «مُعْرِضُونَ»؛ رو برمی‌گردانند. خیلی مایه تأسف است، اعراض می‌کنند. و حال آنکه ما اگر بدانیم کسی به سمت ما می‌آید ما هم به سمت او می‌رویم. اگر بدانیم حادثه سنگینی سر راه ما است که با آن مواجه خواهیم شد خود را آماده می‌کنیم، اعراض نمی‌کنیم، نمی‌گوییم رهاش کن، آدم عاقل این حرف را نمی‌زند.

کسی که سراغ انسان می‌آید یا محبوب است یا خطرناک. از این دو حال خارج نیست. اگر واقعاً محبوب انسان است، انسان با کمال اشتیاق به سمت محبوب خود می‌رود، اعراض نمی‌کند از او استقبال می‌کند. اعراض از محبوب چرا؟ اگر نه، حادثه خطرناکی در پیش‌رو است باز هم انسان عاقل چرا از آن اعراض کند؟ خود را آماده می‌کند. این چه بلایی است که به جان آدم افتاده با اینکه مرگ به سراغش می‌آید برزخ به سمت او می‌آید محشر می‌آید ولی او اعراض می‌کند رو برمی‌گرداند!

بی‌توجهی انسان به نزدیک بودن مرگ

به هر حال آنچه به سراغ انسان می‌آید یا محبوب است یا خطرناک و وحشت‌انگیز و هراس‌آور، انسان عاقل نباید اعراض کند ولی کار اغلب مردم چنین است: «اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ»؛ برای مردم حسابشان نزدیک شده انسان خودش نمی‌خواهد برود ولی او به سمت انسان می‌آید مرگ به سمت انسان می‌آید جناب عزرائیل به سمت انسان

می‌آید. اگر بنا بود انسانی مثلاً هفتاد سال عمرش باشد در سنّ چهل سالگی که بود سی سال فاصله داشت پنجاه ساله که شد بیست سال فاصله دارد نزدیک شد، شصت ساله که شد ده سال فاصله دارد نزدیک شد شصت و پنج ساله شد پنج سال فاصله دارد نزدیک است. آیا ما هیچ توجهی داریم به اینکه مرگ به ما نزدیک است؟ ما می‌گوییم خیر این طور نیست مثل اینکه ما از مرگ فاصله می‌گیریم و حال آنکه نزدیک تر می‌شویم. از مواظق لقمان حکیم است که فرمود:

﴿يَا بَنِيَّ مَنْ حِينَ سَقَطَتْ مِنْ بَطْنِ أُمِّكَ اسْتَدْبَرَتِ الدُّنْيَا وَاسْتَقْبَلَتِ الْآخِرَةُ﴾^۱

فرزندم! از همان لحظه‌ای که تو از مادر متولد شدی پشت به دنیا و رو به آخرت حرکت می‌کنی.

جهت‌گیری ما بیشتر به سوی دنیا است

ولی ما برعکس خیال می‌کنیم و برعکس عمل می‌کنیم، رو به دنیا می‌رویم و از آخرت فاصله می‌گیریم. انسان از آن لحظه‌ای که متولد شده اگر قرار است هفتاد سال عمر کند یک ساعت که از ولادتش گذشته یک ساعت به قبر نزدیک تر شده نه اینکه دورتر شده است ولی یا للأسف نحوه رفتار ما با دنیا و آخرت برعکس است، عملاً پشت به آخرت و رو به دنیا می‌رویم خود را برای دنیا آماده تر می‌کنیم تا برای مرگ! آن بدبخت شاید ده روز هم به مرگش باقی نمانده ولی دائم در فکر دنیا است چنان فکر می‌کند که انگار صد سال دیگر هم باید زنده باشد. در دعا داریم که:

﴿اللَّهُمَّ اجْعَلْ أَوْسَعَ أَرْزَاقَنَا عِنْدَ كِبَرِ سِنِّنَا وَأَحْسَنَ أَعْمَالِنَا عِنْدَ اقْتِرَابِ آجِلِنَا﴾^۲

خدایا! گسترده‌ترین روزی‌ها را در روزهای سالخوردگی ما و بهترین اعمال ما را به هنگام نزدیکی سرآمد عمر ما قرار ده.

خدایا! چنانم کن که وقتی به مرگ نزدیک تر می‌شوم خوش عمل تر باشم، و راستی بعضی را می‌بینیم که بدعمل تر می‌شوند، گاهی فاصله را زیاد می‌پنداریم، در جوانی ممکن است انسان خوب باشد وقتی پیر می‌شود بدتر می‌شود. عجیب است! خیلی‌ها

۱- ارشاد القلوب، جلد ۱، صفحه ۷۲.

۲- اقبال الاعمال، جلد ۲، صفحه ۶۷۹.

وقتی با خود خلوت می‌کنند می‌بینند در جوانی خوب‌تر بوده‌اند، احساسات و عواطفشان لطیف‌تر و تعب‌دشان بیشتر بوده است. هر چه سَنَشان بالا می‌رود و به مرگ نزدیک‌تر می‌شوند خشن‌تر می‌شوند بسیار قسّ القلب‌تر می‌شوند از خدا دورتر می‌شوند.

بنده کسی را سراغ دارم که نزدیک مردنش بود سرطان گرفته بود خودش هم می‌دانست که رفتنی است خیلی هم حالش بد بود بنده به عیادتش رفتم هفت یا هشت روز به مرگش مانده بود دیدم باز حرف دنیا می‌زد راجع به همین باغ و آب و خانه و امثال این حرف‌ها، پیش خود گفتم واقعاً عجیب است! این آدم می‌داند کم‌کم رفتنی است مریض و بستری شده قابل حرکت هم نیست ولی باز حرف دنیا می‌زند. این تأسف‌آور است و باید انسان از این حال، ترس و وحشت داشته باشد و به زبان حال بگوید: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ أَحْسَنَ أَعْمَالِنَا عِنْدَ اقْتِرَابِ آجَالِنَا»؛ خدایا! بهترین اعمال ما را به هنگام نزدیکی سرآمد عمر ما قرار ده. چقدر مرگ به انسان نزدیک است.

کم بودن فاصله ما با برزخ

بنده خدایی را من دیشب اینجا دیدم الآن او در عالم برزخ است، فاصله میان دنیا و آخرت خیلی کم است.

این جهان تا آن جهان دشوار نیست درمیان جز یک نفس دیوار نیست دیوار میان این عالم و آن عالم یک نفس است نفس که می‌زند اینجاست، همین که نفس قطع شد آنجاست. هواپیما، قطار، ماشین، هیچ چیز نمی‌خواهد لحظه‌ای که نفس بند آمد آنجاست. آیا انسان نباید بترسد و خودش را آماده کند که اگر همین الآن به آن عالم منتقل شدم چه در دست دارم؟ امام سجّاد علیه السلام در دعای ابوحمزه ثمالی به درگاه الهی عرضه می‌دارد:

«فَمَنْ يَكُونُ أَسْوَأَ حَالًا مِنِّي إِنْ أَنَا نُقِلْتُ عَلَى مِثْلِ حَالِي إِلَى قَبْرِي»؛ چه کسی بدحال‌تر از من اگر با همین حالت به قبرم منتقل شوم.

وای بر بدبختی من اگر با این بدحالی‌ام به خانه برزخ منتقل بشوم. آنها که پاکان عالمند و آماده مرگند این چنین به دنیا می‌نگرند و خود را مهیای این سفر حتمی می‌کنند.

غفلت عمیق ما از هشدارهای نو به نو

اگر مولای ما امیرالمؤمنین علی علیه السلام در بیانی می فرماید: «وَاللَّهِ لَا بُدَّ أَيْ طَالِبِ آتَشٍ بِالْمَوْتِ مِنَ الظُّفْلِ بِثَدْيِ أُمِّهِ»؛ به خدا قسم! انس فرزند ابی طالب به مرگ از علاقه کودک به پستان مادرش بیشتر است.

این عبارات گفته نشده مگر برای بیدار کردن ما خواب رفته ها، یا للأسف آنقدر به خواب عمیق فرو رفته ایم که بانگ دُهل هم ما را از خواب بیدار نمی کند تا برسد به بانگ قرآن و نغمه های آسمانی امامان علیهم السلام.

﴿اَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ﴾

حساب مردم نزدیک شده و آن ها در حال غفلت با اعراض و رو برگرداندن به سر می برند.

ما قصوری در بیدار کردن آن ها نداریم، بانگ هشدار ما همیشه بلند است:

﴿مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ﴾^۱

هیچ پند تازه ای از طرف پروردگارشان برای آن ها نمی آید مگر اینکه با بازیگری آن را گوش می دهند.

ما علی الدوام ذکر دنبال ذکر، مذکر دنبال مذکر، مُنبّه دنبال مُنبّه، فریادها دنبال فریادها برایشان می آوریم. ذکر مُحدث یعنی ذکر نو به نو، چقدر خدا به ما لطف دارد، ماه شعبان، ماه رجب، اینها مُذکّرند. پس از ماه رجب و ماه شعبان، ماه رمضان با آن عظمت و جلالت می آید و به دنبال آن ماه ذیقعدة الحرام و ذی حجه که ماه زیارت و دیدار خداست و بعد ماه محرم و عاشورا، همه مذکّراند که نو به نو می رسند. ولی یا للّعجب این مذکّره های نو به نو به مردم می رسد ﴿إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ﴾؛ گوش می دهند ولی جدی نمی گیرند. متأسفانه با بازیگری و سرگرمی از آن فرصت های طلایی می گذرند.

عکس العمل متفاوت مردم نسبت به جلسات مذهبی

یک عده که اصلاً در مجالس مذهبی شرکت نمی کنند به قول معروف اگر

۱- نهج البلاغه، خطبه ۵.

۲- سورة انبیاء، آیه ۲.

کلاهشان هم بیفتد نمی آیند بردارند. اینها به کلی با این نوع مجالس سر سازگاری ندارند، دنبال خودشانند. یک عده هم که اهل این مجالسند ولی یک عده از روی عادت به این مجالس می آیند. چون صبح کاری ندارد رفتن از این مجلس به آن مجلس برایش عادت شده که اگر نرود ترک عادت و برایش کسالت آور است. بعضی هم به مجلس می آیند می نشینند ولی در عین حال فکرشان جای دیگری است. گوش هم می دهد و صدای واعظ هم به گوشش می رسد اما شاگرد سر کلاس نیست فقط هیکل حاضر اما دل جای دیگر است چرا که دل به دنیا عادت کرده و از اول بچگی ما را با دنیا مأنوس کرده اند و حب دنیا را در جان ما نشانده اند و حب دنیا هم بدون شک بسی خطرناک است.

نسخه انسان ساز امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام

مولی الموحّدين علی علیه السلام که طیبی از او آشناتر به درد و درمان انسان در عالم وجود ندارد می فرماید:

«حُبُّ الدُّنْيَا يُفْسِدُ الْعَقْلَ وَيُضَيِّقُ الْقَلْبَ عَنْ سَمَاعِ الْحِكْمَةِ»؛ دلبستگی به دنیا، عقل را فاسد می کند و قلب را از شنیدن حکمت ناتوان می سازد.

بر اثر حب دنیا عقل آدم فلج می شود، درکش خراب و تباه می گردد، تشخیصش فاسد می شود، اصلاً قادر نخواهد بود مطلب را درک کند، گوشش هم کر می شود بطوری که هر چه موعظه به گوشش برسد نمی شنود و از فهمیدن و درک آن مواعظ عاجز می شود. پناه بر خدا باید بُرد از این بیماری که:

﴿طَعَنَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ﴾^۱

«بر اثر فزونی گناه»، خدا بر قلب و گوش و چشمانشان مهر زده است.

می شنود اما با بازیگری می شنود.

﴿مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ﴾

ذکر خدا یعنی گفتاری از جانب حق بر آنها می رسد آن هم ذکر نو و تازه به تازه می رسد اما قلبشان سرگرم جای دیگری است، اشتغال به جای دیگری دارند در دلشان

۱- غررالحکم، ۸۵۷.

۲- سورة نحل، آیه ۱۰۸.

نمی‌نشیند فقط از این گوش می‌شنود و از آن گوش هم خارج می‌شود در دل نمی‌نشیند.

حکمتی در قالب تمثیل

افسانه‌ای نقل شده ولی در عین حال آموزنده است، خیلی افسانه‌ها آموزنده‌اند. قصه‌های کلیله و دمنه همه برای حیوانات است؛ موش چنین گفت و خرگوش چنان گفت، روباه با گرگ رفیق شد، گرگ با شیر کج‌رفت. در عین حال که آن‌ها افسانه‌های حیوانات است دارای حکمت عملی است.

واعظ خوش طینتی بود دلش می‌خواست همیشه انسان‌ها را ارشاد کند (بعضی‌ها از اینکه یک گمراهی را هدایت کنند واقعاً لذت می‌برند) تمام همش این بود که گمشده‌ای را به راه بیاورد دست افتاده‌ای را بگیرد، بعد از انجام فرائض خیلی به مستحبات نمی‌رسید دنبال ارشاد و هدایت مردم می‌رفت و این کار بسیار ارزنده‌ای است. از رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سؤال شد: دو نفر هستند یکی عابد است و اهل مستحبات و نوافل و روزه‌های مستحبی و دیگری همین‌که نماز واجبش را می‌خواند به ارشاد مردم می‌پردازد، به مردم چیزی یاد می‌دهد کدام افضلند؟ فرمود: آن آدمی که بعد از نمازهای واجبش ارشاد و هدایت می‌کند برتر است از آدمی که مستحبات را انجام می‌دهد مانند برتری من بر سایر مردم.

این آدم واقعاً لذت می‌برد از اینکه مردم را ارشاد و هدایت کند. روزی در بیابان راه می‌رفت به گرگی رسید که سر راه نشسته دهان باز کرده و منتظر طعمه‌ای بود، این مرد طبق عادت و روش همیشگی خود برای موعظه کردن ایستاد با خود گفت چه خوب است این گرگ را هم موعظه کنم. مقابل گرگ ایستاد و گفت: ای گرگ! مراقب باش دنبال گوسفندهای مردم نرو، ظلم و بیدادگری نکن. ظلم عاقبت شوم و بدبختی‌ها دارد. آن گرگ هم گوش می‌داد و سر می‌جنبانید. بعد از مدتی گرگ سر بلند کرد و گفت آقای واعظ! خواهش می‌کنم زودتر موعظه خود را تمام کنید چون پشت این تپه گله گوسفندی مشغول چریدن است می‌ترسم مجلس وعظ شما طول بکشد فرصت گوسفند خوردن از دستم برود. این افسانه است ولی در واقع یک واقعیتی است.

لزوم مهار کردن گرگ نفس اماره

نفس اماره آدم گرگی است برای دریدن گوسفندها دهان باز کرده گوسفندها همان شهوات نفسانی است. نفس اماره آدم گرگی است در کمین نشسته دنبال مشتبهات نفسانی می‌گردد؛ پولی، جاهی، مقامی، دنبال این چیزها می‌گردد وقتی که واعظ موعظه می‌کند گوش می‌دهد، در مقابل واعظ سر هم می‌جنباند اما فکرش جای دیگر مشغول و همواره در اضطراب است که کی می‌شود مجلس وعظ تمام بشود دنبال کارهایی که عادت کرده برود. ولذا خیلی برای آدم گران تمام می‌شود اگر چنین حالی داشته باشد. قرآن هم همین را می‌گوید:

﴿مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ﴾

می‌آیند می‌نشینند گوش می‌دهند ولی «وَهُمْ يَلْعَبُونَ»؛ با بازیگری گوش می‌دهند، مطلب را جدی نمی‌گیرند، برخورد جدی با مطالب، با مواعظ و حقایق دینی ندارند.

﴿لَا هِيَ قُلُوبُهُمْ وَأَسْرُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا﴾^۱

دل‌هایشان به لُهو سرگرم است و ستمگران پنهانی در گوش هم می‌خوانند.

کسی را که پندار در سر بُود مپندار هرگز که حق بشنود

کسی که دائم افکار دنیوی در مغز خود دارد شنوای کلام حق نیست.

ز علمش ملال آید از وعظ ننگ شقایق به باران نروید ز سنگ

چنین کسی از علم خسته می‌شود، عارش می‌شود که موعظه‌اش کنند و پندش بدهند. هر چه باران هم روی سنگ بیارد ممکن نیست شقایق و گل و لاله و ریحان از دل سنگ بجوشد، با اینکه باران در لطافت طبعش خلاف نیست. بله، باران رویاننده است اما در سنگ اثری ندارد. باران بر خاک آماده بریزد می‌رویاند اما بر دل سنگ نه.

شرط لازم برای اهل بیتی شدن

امام کاظم علیه السلام می‌فرمودند: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَإِنْ عَمِلَ حَسَنًا اسْتَزَادَ مِنْهُ وَإِنْ عَمِلَ سَيِّئًا اسْتَغْفَرَ اللَّهُ مِنْهُ وَتَابَ إِلَيْهِ»^۲

۱- سوره انبیاء، آیه ۳.

۲- تحف العقول، صفحه ۳۹۶.

از ما نیست کسی که هر روز به حساب خود نرسد که اگر عمل شایسته‌ای انجام داده بر آن بیفزاید و اگر از او خطایی سرزده از خدا طلب آمرزش کند و به سوی خدا باز گردد.

فرمود: محصول مکتب ما نیست آدمی که هر روز به حساب خودش نرسد یعنی ما که امامان معصوم هستیم و شما افتخار می‌کنید که دنبال ما هستید ما چنینیم، هر روز به حساب کار خود می‌رسیم اگر کار خوب انجام داده‌ایم خوشحالیم و از خداوند می‌خواهیم که بر توفیقات ما بیفزاید، اگر دیدیم کار بد انجام داده‌ایم با افسردگی استغفار می‌کنیم و از خدا می‌خواهیم که ما را بیامرزد. این روش اهل بیت علیهم‌السلام است. حالا ببینیم ما چقدر از این روش بهره داریم؟

انسان هنگام خوابیدن مروری داشته باشد بر اعمال خود از صبحگاه که بیرون رفته تا شامگاه که به خانه آمده است ببیند چه کارهایی انجام داده است و به حساب اعمال خود برسد، مرگ که شوخی نیست ناگهان خواهد آمد. چقدر افرادی که سالم در بستر خواب رفتند و صبح روز بعد جنازه‌شان از بستر خواب بیرون آمد، این طور نیست که انسان بخواهد فردا صبح از خواب بیدار شود. بله، شما عادت کرده‌اید شب خوابیده‌اید و صبح بیدار شده‌اید ولی یک شب هم ما را می‌خوابانند دیگر بیدارمان نمی‌کنند، آن روز دیگر خاتمه اعمال ما است.

عذاب شرمندگی انسان از عملکرد خود در حضور دیگران

فرمودند: هنگام خواب به حساب اعمال روزانه خود برسید. چطور انسان برای امور دنیایی خود حسابرسی دارد؟ اگر به کسی پولی داده که برایش کار کند همیشه حساب او را می‌رسد، رهایش نمی‌کند تا ببیند با این پول چکار کرده است. چرا آدم سرمایه عمر خود را به دست نفس اماره‌اش می‌دهد و از او حساب نمی‌کشد که چقدر سود کرده و چه میزان زیان کرده؟ فرمودند: «لَيْسَ مَثَلًا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ»؛ اگر انسان هر روز برنامه محاسبه از نفس خود را نداشته باشد از ما نخواهد بود. امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: «مَنْ يَرَى الْقِيَامَةَ بِأَهْوَالِهَا وَشِدَائِدِهَا قَائِمَةً فِي كُلِّ نَفْسٍ وَيُعَايِنُ بِالْقَلْبِ الْوُقُوفَ بَيْنَ يَدَيِ

الْجَبَّارِ حِينَئِذٍ يَأْخُذُ نَفْسَهُ بِالْمُحَاسَبَةِ^۱

کسی که وحشت‌های روز قیامت را می‌نگرد و سختی‌های آن را مشاهده می‌کند و وقوف در محضر خداوند را می‌بیند او در این هنگام نفس خود را به حساب می‌کشد. انسان را در معرض حساب نگه می‌دارند و او شرمنده و خجل از اعمال خود می‌شود. خدا به او می‌گوید من فلان نعمت را به تو ندادم؟ در فلان ساعت من تو را دیدم در حضور من گناه می‌کردی که اگر بچه‌ای نگاه می‌کرد مرتکب نمی‌شدی ولی مرا به حساب نیاوردی. روایت داریم که یک یک نعمت‌ها را به رخ انسان می‌کشند زمان‌ها را به یاد انسان می‌آورند، در این زمان چه می‌کردی در آن ساعت چه می‌کردی آنوقت انسان شرمنده می‌شود. پناه بر خدا که این بازپرسی در ملاء عام هم باشد، دیگران هم به انسان نگاه کنند همه نگاه کنند انبیاء هم نگاه کنند:

﴿يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ﴾^۲

در آن روز اسرار نهان (انسان) آشکار می‌شود. به خدا پناه می‌بریم.

از مرحوم آخوند ملا علی رحمه الله که از بزرگان علما و اسمش علی بوده نقل شده که ایشان به درگاه خدا عرضه می‌داشت: خدایا! اگر بنا شد که علی را به جهنم ببری از راهی ببر که مردم او را نبینند، همین مردمی که پای منبرش بودند حداقل اینها نبینند و پیش آن‌ها خجالت نکشد که آن‌ها بگویند ما حرف‌های تو را شنیدیم به راه آمدیم و بهشتی شدیم، چطور شد تو خودت جهنمی شدی!

آری امام صادق علیه السلام فرمود: «لَوْلَمْ يَكُنْ لِلْجَسَابِ مَهْلَةٌ إِلَّا حَيَاءُ الْعَرَضِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَفَضِيحَةُ هَتَاكِ السِّرِّ عَلَى الْمَخْفِيَّاتِ»^۳؛ روز قیامت اگر هیچ هول و هراسی نبود جز حیا و شرمندگی که در موقف عرض اعمال و رسوا شدن و فاش گردیدن اسرار برای انسان پیش می‌آید، اگر فقط همین بود: «لَحَقَّ لِلْمَرْءِ إِلَّا يَهْبِطَ مِنْ رُؤُوسِ الْجِبَالِ وَلَا يَأْوِي إِلَى عُمْرَانَ» سزاوار و شایسته بود که انسان از بالای قلّه‌های کوه به پایین نمی‌آمد و در آبادی‌ها مسکن نمی‌گزید.

۱- مصباح الشریعه، صفحه ۳۷۶.

۲- سورة طارق، آیه ۹.

۳- مصباح الشریعه، صفحه ۳۷۶.

ولی ما بس که غافلانه زندگی می‌کنیم اینها اصلاً برای ما مسئله‌ای نیست و این مسائل اساساً برای نوع ما مطرح نیست.

کلمه تنبّه‌آور قرآن و امیر مؤمنان علی علیه السلام

به هر حال اگر بناست کلمه‌ای ما را تنبّه بدهد کلمات نورانی امامان علیهم السلام است. مولی المتّقین علیه السلام فرمود: «حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا وَزِنُوا أَعْمَالَكُمْ بِمِيزَانِ الْحَيَاءِ قَبْلَ أَنْ تُوزَنُوا»؛ قبل از اینکه شما را به پای حساب بکشند خود را به پای حساب بکشید و با میزان شرم و حیا اعمال خود را بسنجید پیش از اینکه اعمال شما را بسنجند.

با آن میزان حیا که در روز قیامت می‌آورند قبل از اینکه به آنجا برسید با آن میزان الآن خود را بسنجید که چه حالی دارید. این هم قرآن کریم که می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾^۱

ای مردمان باوردار! خدا را در نظر بیاورید فردایی در کار است بنگرید برای فردا چه پیش فرستاده اید.

﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾

دو بار اتّقوا الله در این یک آیه آمده، شاید در قرآن نداشته باشیم که در یک آیه دو بار تقوا آمده باشد.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾

شاید دلیل این آن است که «اتّقوا الله» اول از روی خوف باشد، ترس از اینکه فردایی در کار است. و «اتّقوا الله» دوم از روی حیا باشد. از آن جهت که فردایی در کار است بترسید، بترسید که فردا برای شما موقف حساب با آن کیفرها و عذاب‌ها پیش می‌آید. و از آن جهت که خدا آگاه است حیا و شرم کنید.

امید فراوان ما به دستگیری وجود مقدّس و مطهر سیدالشهداء علیه السلام

ولی باز هم دست ما و دامان مقدّس امام سیدالشهداء علیه السلام. این دامان، دامان

۱- بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۲۶۵.

۲- سورة حشر، آیه ۱۸.

بزرگی است که خدا به دست ما داده، دست از این دامن برنداریم ان شاء الله. امیدواریم عواقب و موانعی پیش نیاید که العیاذ بالله دست ما را از دامن امام حسین علیه السلام کوتاه کنند. زندگی دنیا خطرناک شده، شرایطی پیش می آید که انسان کم کم تزلزل پیدا می کند. گاهی از بعضی از افراد می شنویم که اینها یک مقداری که در زندگی مادی شان اختلالی رخ می دهد می خواهند پشت پا به همه چیز بزنند؛ من دیگر نماز نمی خوانم، روزه نمی گیرم، راجع به امامان هم تزلزلی پیش می آید. پناه به خدا می بریم که تنها سرمایه اصیل ما همین ارتباط با مقام ولایت و امامت است اگر این از ما گرفته شود هیچ نخواهیم داشت از ساحت قدسی امام حسین علیه السلام می خواهیم لطف و عنایت کنند دست ما را همیشه محکم تر بر دامن خود نگه دارند ان شاء الله.

راوی می گوید: «فَوَاللَّهِ لَا أُنْسَى زَيْنَبَ بِنْتَ عَلِيٍّ علیها السلام تَنْدُبُ الْحُسَيْنِ علیه السلام»؛ به خدا یاد من نمی رود آن صحنه جانسوزی که زینب کبری در صحرای کربلا به وجود آورده بود، حالا ما نمی دانیم این جریان در روز عاشورا یا روز یازدهم بوده، آیا اهل بیت را با خواست خودشان از قتلگاه عبور داده اند یا نه، آن ها خواسته اند که دلشان را بسوزانند، خواستند نمک بر جراحت قلبشان بزنند این کار را کرده اند. دو گونه نقل شده، بعضی نقل می کنند که خود عمر سعد دستور داد که آن ها را از قتلگاه ببرند تا کشته های خود را ببینند و دلشان بیشتر بسوزد ولی بعضی نقل می کنند که خود زینب کبری علیها السلام خواست و گفت که ما را از قتلگاه عبور بدهید که بار دیگر ما با شهدای خود وداع کنیم. به هر حال از کنار قتلگاه عبورشان دادند، هر اسیری شهیدی را در بغل گرفته بود و با او راز و نیازی داشت، در آن موقع راوی می گوید: به خدا قسم! زینب کبری را دیدم چنان صحنه جانسوزی به وجود آورده بود: «تُنَادِي بِصَوْتٍ حَزِينٍ وَقَلْبٍ كَئِيبٍ»؛ با ناله ای جانسوز و دلی پر درد که سنگ را ذوب می کرد کنار آن بدن قطعه قطعه نشده بود و می گفت: «يَا مُحَمَّدَاةَ صَلِّ عَلَيْكَ مَلِيكَ السَّمَاءِ هَذَا حُسَيْنٌ مُرْمَلٌ بِالدِّمَاءِ مَقْطَعُ الْأَعْضَاءِ».

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

و السَّلَامَ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتِهِ

بدترین گرفتاری، ضعف
روحی و فقر اخلاقی

اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ ﴿١﴾ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنْ رَبِّهِمْ
مُحَدِّثٍ إِلَّا أَسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ ﴿٢﴾ لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ وَأَسْرُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا
هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السَّحَرَ وَأَنْتُمْ تَبْصُرُونَ ﴿٣﴾

حساب مردم نزدیک شده و آن‌ها همچنان در غفلت به سر می‌برند و روی گردانند. هیچ
پند تازه‌ای از پروردگارشان برای آن‌ها نمی‌آید مگر اینکه با بازیگری آن را گوش می‌دهند.
دل‌هایشان به لهو سرگرم است و ستمگران پنهانی در گوش هم می‌خوانند که آیا این
پیامبر جز این است که بشری مانند شماست؟ آیا شما با چشم باز و دانسته به سوی سحر
می‌روید؟

سه نشانه نزدیک شدن قیامت

خداوند سبحان می فرماید که حساب مردم نزدیک شده، به همین زودی به موقف حساب خواهند رسید، عجیب است که اینها اصلاً باکی ندارند، در حال غفلت زندگی می کنند و از این حقیقت و واقعیتی که هست اعراض می کنند، هر چه هم ما مُذْکِرَاتِ نو به نو می آوریم گوش می دهند، اما با حال لعب و بازیگری گوش می دهند، قلب ها به لهُو سرگرم است.

این جمله از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ كَثْرَةُ الْقُرَاءِ وَقَلَّةُ الْفُقَهَاءِ وَكَثْرَةُ الْأُمَرَاءِ وَقَلَّةُ الْأُمَنَاءِ وَكَثْرَةُ الْمَطْرِ وَقَلَّةُ النَّبَاتِ»^۱

اشراف جمع شرط است و شرط یعنی علامت، از جمله علائم نزدیکی قیامت این است که باسوادها زیاد اما فقها کم می شوند. فقیه یعنی کسی که حَقَّ مطلب را فهمیده، آنچه واقع مطلب است درک کرده، نه آن کسی که اصطلاحاً به او فقیه می گوئیم و در روایات و قرآن ما هست. فقیه در معنای عام به کسی می گویند که فهمنده واقعی دین باشد، دانشمندا و باسوادها زیاد می شوند، اما فقیه به معنای واقعی کم می شود. «كَثْرَةُ الْأُمَرَاءِ وَ قَلَّةُ الْأُمَنَاءِ»؛ فرمانروایان زیاد می شوند اما آن کسانی که امین باشند که مردم به آنها اعتماد

داشته باشند کم است. «كَثْرَةُ الْمَطَرِ وَقَلَّةُ النَّبَاتِ»؛ باران زیاد شود ولی محصول بسیار کم است.

باران موعظه و بی حاصلی قلبها

ماه محرم و صفر که می رسد باران مواعظ زیاد می شود، فراوان باران مواعظ بر سر مردم و بر قلب های مردم می بارد ولی بعد از دو ماه محرم و صفر وقت نتیجه گیری می بینیم که محصول بسیار کم است: «كَثْرَةُ الْمَطَرِ وَقَلَّةُ النَّبَاتِ».

خدا می داند در این محرم و صفر چقدر فکرها و وقت ها صرف می شود، مغزها و زبان ها و گوش ها به کار می افتد، باران سخنان و سخنوری ها فراوان می بارد اما عاقبت چه محصولی به دست آمده معلوم نیست. ولذا ما فقر اخلاقی زیاد داریم، ممکن است از جهت اطلاعات چیزهایی بلد باشیم، مفاهیم زیاد در مغزهای ما انباشته است، خیلی چیزها حتی از قرآن در حافظه خود داریم، آیات قرآن کریم را به راحتی از حفظ می خوانیم و در مجالس تفسیر قرآن شرکت می کنیم اما در عین حال آن فهم و درکی که باید در ما پیدا شده و تحقق پیدا کرده باشد و جوهر جان ما قرآنی شده باشد، از آن خبری نیست.

به هر حال ما فقر اخلاقی زیاد داریم ولذا در این زمینه هر چه ما بیشتر بحث و گفتگو کنیم، بگوییم و بشنویم، به امید اینکه خداوند تفضلی کند و تحقیقی در جان ها پیدا بشود سزاوار است. هر چه بیشتر هم صحبت بشود باز هم کم است.

رذائل روحی بالاترین بدبختی انسان

از این رو مولای ما امام علی علیه السلام فرمود: «أَلَا وَإِنَّ مِنَ الْبَلَاءِ الْفَاقَةَ»؛ این را بدانید که از جمله گرفتاری ها فقر مالی است. «وَأَشَدُّ مِنَ الْفَاقَةِ مَرَضُ الْبَدَنِ»؛ از فقر مالی بدتر، بیماری جسمی است. «وَأَشَدُّ مِنْ مَرَضِ الْبَدَنِ مَرَضُ الْقَلْبِ»؛ از بیماری بدن شدیدتر و سخت تر بیماری قلب است.

مقصود آن که روح انسان بیمار باشد، این قلب گوشتی منظور نیست، منظور روح است. بر اثر بیماری روحی است که انسان به رذائل گرفتار می شود، رذائل اخلاقی بزرگترین بدبختی برای بشر است. فقر مالی و بیماری جسمی هر دو گرفتاری است ولی از همه

شدیدتر بیماری روحی و قلبی است، رذائل اخلاقی گرفتاری فراوانی دارد.

بیماری خطرناک و مهلک کبر

از جمله رذائل اخلاقی که از مهلکات محسوب شده (کبر) است که غالباً گرفتار آن هستیم. (کبر) یک حالت نفسانی است که انسان خود را واجد کمالی می بیند و دیگری را فاقد آن، کمالی را در خود می بیند که به نظر خودش دیگری ندارد، آن حالتی که در او پیدا شود حالت (کبر) است، (تکبر) غیر از (کبر) است، اگر در نفس انسان این حالت پیدا شد و خودش را برتر دید این (کبر) است، اگر آثار آن در گفتار و رفتارش پیدا شد این (تکبر) است، (تکبر) ظهور آثار (کبر) است، (کبر) حالت نفسانی است ظهورش در گفتار و رفتار (تکبر) می شود و منشأ (کبر)، (عُجب) است. اینها حالت های مختلف دارند به هم نزدیکند؛ خودبینی، بعدِ آن خودخواهی، بعدِ آن خودپسندی، بعدِ آن خودبرترینی است.

انسان اول پیش خود حساب کند که کمالی دارم؛ علمی و ثروتی دارم، قدرتی دارم، بیان و قلمی دارم، وقتی این کمال را در خود دید قهراً خودش را می خواهد و خود را دوست می دارد، خودپسند می شود، خودش را می پسندد، بعد هم که خود را با دیگران مقایسه کرد خودبرترین می شود، خود را برتر از دیگران می بیند. اینها حالت نفسانی زشت و رذائلی است که در انسان پیدا می شود، این حالت که پیدا شد از مهلکات است.

لزوم کنجاوی در حالات روحی و روانی خود

خیلی از ما باید به اصطلاح با خودمان وَر برویم که مبدا خیال کنیم آدم درست و حسابی هستیم و اهل نجاتیم، قدری با خود کنجاوی کنیم می بینیم که خیلی هم بیماریم. بدبختی این است که بیماری های بدن را زود می شود فهمید، احساس درد می کند و می فهمد، پیش طبیب هم می رود و درمان می شود، اما متأسفانه انسان بیماری های روحی و فقر اخلاقی خود را درک نمی کند، یک عمر هم بیمار زندگی می کند ولی خیال نمی کند که بیمار است.

تهدید بسیار نگران کننده قرآن

اگر چنین شد از تهدید قرآن باید ترسید که می فرماید:

﴿سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ﴾^۱

به زودی کسانی را که در روی زمین به ناحق تکبر می ورزند از آیاتم منصرف می سازم.

انسان هایی را که دارای صفت کبر هستند من نمی گذارم با قرآن من در ارتباط باشند، اصلاً آن ها را برمی گردانم. این خیلی تهدید خطرناکی است، ما دلمان می خواهد با قرآن مأنوس باشیم، ما می گوئیم که قرآن کتاب هدایت ماست، ما را آورده اند که با قرآن رابطه برقرار کنیم و متخلق به اخلاق قرآنی بشویم و برویم. این آیه تهدید می کند، کسانی که دارای این صفتند من آن ها را برمی گردانم، چویشان می زنم، منصرفشان می کنم، نمی گذارم با عمق قرآن من در ارتباط باشند. «سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ»؛ حرف (سین) در اینجا به اصطلاح اهل ادب برای حتمیت است؛ گاهی «سین» برای استقبال است و گاهی هم برای حتمیت است.

﴿وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾^۲

بگو: عمل کنید، یقیناً خدا و پیامبرش و مؤمنان اعمال شما را می بینند.

(سین) در «فَسَيَرَى اللَّهُ» برای چیست؟ یعنی خدا اعمال شما را در آینده خواهد دید؟ یا خیر، همین الآن می بیند. «قُلْ اَعْمَلُوا» فعلاً آزادید هر کاری می خواهید بکنید ولی مطمئن باشید خدا بطور قطع می بیند، هم خدا و هم رسول او و هم مؤمنون خاص (گروه خاصی که ائمه دین علیهم السلامند) آن ها اعمال شما را می بینند. (سین) در اینجا به معنای حتمیت است.

﴿سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ﴾

اینجا هم برای حتمیت است. نه در آینده بلکه بطور قطع و مسلم این کار را می کنم. کسانی که حالت (کبر) در آن ها هست و خود را برتر می بینند، یک عمر هم سر به

۱- سوره اعراف، آیه ۱۴۶.

۲- سوره توبه، آیه ۱۰۵.

آستان قرآن بگذارند من نمی‌گذارم به عمق قرآن و به باطن آن راه بیابند، اینان عملاً با قرآن مأنوس نخواهند شد.

کم اثر بودن انس ظاهری با قرآن کریم

ولو اینکه مرتّب مسابقات قرآنی داشته باشیم، خوب هم قرائت کنیم و به لحن حجاز هم خوب بخوانیم و تفسیر هم بگوییم و به همه فنون قرآن مسلط باشیم. همه اینها درست ولی بعد از یک عمر مرتبط بودن با قرآن، هیچ بهره‌ای از قرآن نخواهیم برد، هیچ بهره‌ای از امام حسین (علیه السلام) نخواهیم برد ولو همه شب در حسینیه باشیم و گریه کنیم و اشک بریزیم، همه اینها درست، تا آن حال کبر در جان ما هست نمی‌گذارد در مقابل حق تسلیم باشیم، با امام حسین (علیه السلام) در ارتباط باشیم، این گفتار قرآن است:

﴿سَأَصْرَفُ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ﴾^۱

انسان‌های مؤمن حق ندارند خود را برتر بینند که اگر خود را برتر دیدند، من آن‌ها را برمی‌گردانم، این حالت خطرناکی است.

تهدید دیگر قرآن در محرومیت قاریان بی‌عمل

باز هم آیه داریم که می‌فرماید:

﴿كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ﴾^۲

این‌گونه خداوند بر دل هر متکبر جباری مهر می‌نهد.

هر انسانی که دارای کبر است خداوند قلب او را مهر می‌کند و اجازه نمی‌دهد که قرآن در قلب او وارد بشود، حجابی میان او و قرآن پیدا می‌شود. در خواندن قرآن مسلط است و خوب می‌خواند، خوب می‌فهمد و خوب هم بیان می‌کند، احاطه به همه جنبه‌های آن هم دارد، در عین حال جوهر جانش نسبت به جمال قرآن کور است، جمال قرآن را نمی‌بیند، نغمه قرآن را نمی‌شنود، اگر این حال (کبر) در کسی پیدا شود قلب او را مهر می‌کنند.

کبر هم نسبت به مواردش مختلف است؛ کبر به خدا، کبر به انبیاء، کاری به اینها

۱- سوره اعراف، آیه ۱۴۶.

۲- سوره غافر، آیه ۳۵.

نداریم. آنکه خیلی مبتلا به ماست و ما گرفتار می شویم این است که کبر نسبت به احکام خدا و نسبت به بندگان خدا داشته باشیم. مردمی که کبر به احکام دارند زیادند.

جلوه‌های مختلف کبر

مردمی هستند که می‌خواهند نماز بخوانند می‌گویند برای ما کسر شأن است و با سلیقه ما سازگاری ندارد به این کیفیت سجده کنیم، این کبر است.

خیلی‌ها که به قول خود روشن‌فکرند، در مناسک حج می‌گویند برای چه لباس احرام بپوشیم، سر برهنه یا برهنه، بعد هم میان دو کوه، از این کوه به آن کوه برویم، در یک قسمتی هم بین صفا و مروه مثل شتر باید به حالت دو برویم. از نظر ما روشنفکران این کار به این کیفیت مناسب شأن ما نیست، این کسر شأن ما است. حالا ما به بیابان می‌رفتیم برای چه به ستون‌های سنگی سنگ بزنیم، مگر ما بچه‌ایم، سنگ‌ها را در انگشتان بگذاریم و پرت کنیم؟

اینها نمی‌دانند که حق تعالی دستوراتی دارد که (کبر) را در وجود انسان بشکند و ببیند حاجی در مقابل او تسلیم هست یا نیست؟ کارهایی هست که دارای نفع اقتصادی یا نفع اجتماعی و یا نفع سیاسی است، گاهی هیچ‌کدام از اینها نیست؛ نه منفعت دنیوی دارد، نه منفعت اقتصادی، نه اجتماعی و نه سیاسی، هیچ چیز جز منفعت تسلیمی ندارد.

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾

دین در نزد خدا، اسلام (و تسلیم بودن در برابر حق) است.

مؤمن دیندار باید تسلیم امر حق باشد، خیلی‌ها این کارها را اصلاً نمی‌پسندند، گاهی ناچار به مکه می‌روند برای این که مردم نگویند این آدم کافر شده و مکه نمی‌رود، خیلی‌ها به موی سر خود علاقمندند، آنجا می‌روند نمی‌خواهند موی سر خود را بتراشند. می‌گویند من این همه زحمت کشیدم یک عمری این موها را درست کردم، آنجا بروم و بزنم؟ اینها کسر شأنشان می‌شود.

بسیاری از خانم‌ها حجاب برایشان کسر شأن است می‌گویند ماه را پشت پرده حجاب بردن برای چه؟ این دستورات برای قرون وسطی بوده، برای زمان‌های گذشته بوده

که مردم خیلی فهمیده و درس خوانده نبودند، برای آن خانم‌ها بوده، ما که خانم‌های درس خوانده و روشنفکر و دکتر و... هستیم، برای چه این کارها را انجام بدهیم؟

حجاب اسلامی را کسرِ شأنِ خود می‌دانند، نسبت به احکام خدا تکبر دارند، این تکبر در مقدّسین هم دیده می‌شود، به او می‌گویند فلان مسجد منبری خوبی دارد، برو. می‌گویند ما آنقدر از این حرف‌ها شنیده‌ایم که دیگر نیازی به مسجد و فلان جلسه و پای منبر نشستن نداریم. اینها (کبر) است؛ کبر نسبت به مسجد، نسبت به جماعت و منبر.

فراوانی کبر نسبت به بندگان خدا

کبر نسبت به بندگان خدا هم فراوان است، کسی هست که همه را از خود قدری پایین‌تر می‌بیند. حالا ثروتی یا قدرتی دارد یا به قول خود عرفانی دارد و بعد هم بر مسند ارشاد نشسته است. اینها هر کدام برای او جذبه‌ای دارد، از این رو به دیگران با نظر تحقیر نگاه می‌کند، چه بسا ارباب عرفان که عرفان نظری دارند، اینها به حکما می‌گویند قشری هستند، به فقها می‌گویند ظاهری هستند، برای خودشان کبری دارند. کسی هم هست که به فرض چند مسئله بلد است، استنباط احکام کرده، به دیگران با دیده تحقیر نگاه می‌کند. چه بسا مقدّسینی پیدا می‌شوند که حتّی علما را هم اهل نجات نمی‌دانند، چون خیلی مقدّسند، خیلی عبادت می‌کنند، تا صحبتِ عالم می‌شود می‌گویند علم به درد نمی‌خورد، عمل می‌خواهد، چون خودش را اهل عمل می‌داند، می‌گوید علم بی عمل به درد نمی‌خورد. آن عالم هم مقدّس را تحقیر می‌کند، می‌گوید اینها خشکند، آدم باید عالم باشد. عالم، مقدّس را تحقیر می‌کند و مقدّس هم عالم را تحقیر می‌کند. عارف، حکیم را تحقیر می‌کند، حکیم هم فقیه را تحقیر می‌کند و فقیه، دیگری را تحقیر می‌کند، به همین کیفیت. این کبر و از مهلکات است.

رویش بذر حکمت در قلب متواضع

این جمله از حضرت مسیح علیه السلام منقول است که فرمود: «إِنَّ الزَّرْعَ يَنْبُتُ فِي السَّهْلِ وَ لَا يَنْبُتُ فِي الصَّفَا»؛ بذر زراعت در خاک نرم می‌روید و بالا می‌آید اما روی سنگ سخت بذر افشانی کنید نمی‌روید.

«وَكَذَلِكَ الْحِكْمَةُ تَعْمَرُ فِي قَلْبِ الْمُتَوَاضِعِ وَلَا تَعْمَرُ فِي قَلْبِ الْمُتَكَبِّرِ الْجَبَّارِ»؛ همچنین حکمت در قلب انسان متواضع رشد و رویش می‌کند و در قلب انسان متکبر جبار رشد و رویشی ندارد.

شناسایی شخصیت متکبر جبار

متکبر به کسی می‌گویند که در مقابل حق خاضع نیست، هر کسی می‌خواهد باشد. جبار هم فقط به آدم زوردار نمی‌گویند. تا می‌گوییم جبار، آدم زورداری تصور می‌شود که می‌زند، می‌کوبد و له می‌کند. این طور نیست، در واقع هر کسی به قدری که زورش می‌رسد و به دیگری تعدی می‌کند و حق کسی را ضایع می‌کند این جبار است.

گاهی مرد در خانه‌اش جبار است به همسرش تعدی می‌کند، حرف او را گوش نمی‌کند ولو اینکه حق هم با زن باشد گوش نمی‌کند، نمی‌خواهد قبول کند می‌گوید من برای خود مردی هستم و بنا نیست حرف شما را قبول کنم. این مرد جبار است فرقی نمی‌کند، این در حدّ خودش جبار است، به این مقدار زورش می‌رسد.

همان کسی که در داروخانه به یک مریض بی‌نوا رحم نمی‌کند یا داروی تقلبی می‌دهد. یا طبیب مراعات حال مریض را نمی‌کند در حدّ خودش جبار است. ممکن است منبری روی منبر جبار باشد، یک ساعت وقت و فکر مردم را بگیرد و در عین حال یک مطلب اعتقادی یا اخلاقی به مردم نگفته باشد، این در حدّ خودش جبار است برای اینکه تعدی به حق کرده، حق مردم را ضایع کرده، یک ساعت عمر کسی را گرفتن و مطلبی که راجع به اعتقادات و اخلاقیاتش باشد نگفتن، این جباریت است. همین طور در ادارات و وزارتخانه‌ها.

اگر دقت کنیم می‌بینیم همه نسبت به هم جباریم، هر کسی می‌شود به نوعی جبار باشد؛ روحانی در منبر و محراب جبار است، کارمند در اداره و وزارتخانه جبار است و زن و مرد در خانه ممکن است جبار باشند.

مشاهده آثار جباریت در جامعه

یک مشت انسان جبار، آن وقت این تهدید الهی است که گفته من قلب جبارها

را مُهر می‌کنم، نمی‌گذارم اینها با من در ارتباط باشند و از قرآن بهره نمی‌گیرند. عملاً ما می‌بینیم که این طور شده‌ایم و بهره و نصیبی از قرآن نداریم.

بعد از سی، چهل یا هفتاد سال با قرآن بودن و آخر هم هیچ نتیجه‌ای نگرفتن، یعنی قلب مُهر خورده است. «كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُّتَكَبِّرٍ جَبَّارٌ»؛ این روحیه جباریت در اکثر ما مردم پیدا شده، اعمّ از مرد، زن، عالم، جاهل. این صفت رذیله ریشه حکمت و معرفت را می‌سوزاند و نمی‌گذارد در جوهر جان انسان رشد کند.

خواستم عرض کنم چون فقر اخلاقی در ما هست، انسان ناچار است به اینجا برسد که اقرار کند مریض است و محتاج دارو و درمان است. همین قدر که احساس کرد کمبود اساسی در اخلاق دارد کم‌کم ممکن است خود را به سوی درمان سوق بدهد، اگر نفهمد که هیچ.

﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾^۱

بگو: آیا شما را از زیانکارترین مردم از جهت عمل آگاه سازیم؟ آن‌ها کسانی هستند که سعی‌شان در زندگی دنیا هدر رفته و با این حال می‌پندارند که کار نیک انجام می‌دهند. قرآن می‌گوید بدبخت‌ترین مردم کسانی هستند که کج می‌روند در عین حال باورشان نمی‌شود که کج می‌روند، معتقدند که راه درست همین است که آن‌ها می‌روند، اصلاً صفات کمال همین است که آن‌ها دارند. خلاصه اگر قلب متواضع بود صاحبش را به سعادت می‌رساند و درهای حکمت و معرفت به رویش باز می‌شود.

چگونگی انقلاب روحی حُرّ ابن یزید ریاحی

شنیده‌ایم که حُرّ ابن یزید ریاحی سعادتمند شد، آدم تعجب می‌کند یک عمر انسان در مسیر ضلالت باشد یک ساعت به آخر عمر مانده نسیم توفیق بر جاننش بوزد و برگردد، عجیب است! حُرّ ابن یزید ریاحی به این سعادت رسید.

به قول شیخ مرتضیٰ انصاری رحمته الله تعالی، از ایشان پرسیدند کدام تفکر است که از

هفتاد سال عبادت بهتر است؟ «تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةٍ سَبْعِينَ سَنَةً»^۱. فرمود: تفکر خُرّ ابن یزید ریاحی، او یک ساعت فکر کرد از هفتاد سال عبادت برایش بیشتر اثر گذاشت. این هم نتیجه آن تواضعی بود که در مقابل امام سید الشهداء علیه السلام نشان داد. همان روز دُوم محرم که رسیدند، سر راه را بر امام حسین علیه السلام گرفتند، امام یک جمله فرمود: «ثَكِلَتْكَ أُمُّكَ»؛ مادرت به عزایت بنشیند، تو این قدرت را نداری که مرا تسلیم ابن زیاد کنی. «ثَكِلَتْكَ أُمُّكَ» یعنی تو بمیری برایت آسان تر است تا این کار را انجام بدهی که مرا زنده تحویل ابن زیاد بدهی.

تواضع کارساز خُرّ در مواجهه با سید الشهداء علیه السلام

خُرّ مردی بود که هزاران سوار تحت فرمانش بودند، اگر هم جنگ پیش می آمد به حسب ظاهر باید غالب می شد، ولی او تواضع کرد. گفت آقا! اگر هر کسی غیر از شما بود از مادرم اسم می برد من جوابش را می دادم، ولی شأن مادر شما اجلّ از این است که من اسمی از او به میان بیاورم، من قادر نیستم که کوچک ترین بی ادبی به مادر شما بنمایم. این تواضعی بود که خُرّ کرد، گفتن این حرف در آن موقعیت خیلی مهم بود.

بعد هنگام نماز هم که شد آقا سید الشهداء علیه السلام فرمود من با یارانم نماز می خوانیم، تو هم با اصحابت نماز بخوان. گفت: خیر آقا! ما همه به شما اقتدا می کنیم، شما جلو بایستید ما همه با شما نماز می خوانیم. خُرّ در دو جا تواضع نشان داد و کوچکی کرد همین باعث شد در آخر عمرش نسیم توفیق بر جانش بوزد و از راه جهنم به راه بهشت بیفتد.

(تواضع سر رفعت افرازدت).

تصمیم قاطع خُرّ در انتخاب راه بهشت

خُرّ در آن ساعت آخر عمرش به اندیشه فرو رفت که چه کنم؟ اینها می جنگند و عاقبت کار هم سرها بریدن و دست ها از بدن ها جدا شدن است، آیا من بمانم و به جهنم بروم یا خود را به در خانه حسین برسانم و بهشتی بشوم؟ او می دانست که اگر به در خانه امام حسین برود همه چیز او از بین می رود. او حکومت و فرمانروایی دارد، در کوفه زن و

بچه و خانه و همه چیز دارد، همه چیز او از بین خواهد رفت. در عین حال می‌گفت من خود را بین بهشت و جهنم مخیر می‌بینم و هیچ عاقلی جهنم را بر بهشت ترجیح نمی‌دهد، این فکر او را حرکت داد. ولذا به سمت خیمه‌گاه امام حسین علیه السلام حرکت کرد، از لشکر ابن زیاد جدا شد، تازیانه بر اسبش زد پرواز کرد و به معراج رفت، به سمت اردوگاه امام حسین علیه السلام پرواز کرد.

چگونگی شرفیابی حرّ به محضر سیّد الشهداء علیه السلام

میان راه بین خود و خدا شرمنده است، ولذا حرکت او در بین راه آهسته شد گفت: خدایا! نمی‌دانم آیا توبه‌ام قبول می‌شود؟ من کسی بودم که دل بچه‌های پیغمبر را لرزاندم، آنها را ترساندم. در این بیابان آن‌ها را پیاده کردم تا اینکه دشمن دنبال دشمن رسید و آن‌ها را محاصره کرد. در بین راه با تردید می‌آمد، نمی‌دانم قبولم می‌کنند یا نمی‌کنند، سپرش را واژگون کرد که بدانند سرِ جنگ ندارد، حال تسلیم دارد.

قدری که نزدیک شد از دور گفت: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ»، حضرت جواب سلامش را دادند: «وَعَلَیْكَ السَّلَامُ أَيُّهَا الشَّيْخُ»، گفت: «هَلْ لِي مِنْ تَوْبَةٍ؟ آقا! توبه‌ام قبول است؟ مرا به حضور می‌پذیرید؟ فرمودند: «أَنْزِلْ يَا شَيْخُ»؛ پیاده شو تو مهمان ما هستی، (کلمه شیخ یعنی محترم). آقای محترم تو مهمان ما هستی، یعنی ما از شما پذیرایی می‌کنیم، عرض کرد آقا! اجازه بدهید من همین سواره باشم و بروم جانم را فدای شما کنم، رفت و به آن سعادت ابدی هم رسید و کار خود را کرد و افرادی را که باید به جهنم بفرستد از دم شمشیرش گذراند، موعظه و نصیحت کرد، عاقبت روی خاک افتاد، در آن موقع احساس کرد دستی روی پیشانیش نهاده شد، چشم باز کرد آقا سیّد الشهداء را بالای سر خود دید، حضرت سر او را به دامن گرفته دست بر چهره‌اش می‌کشد و می‌فرماید: «أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّيْتُكَ أُمَّكَ حُرّاً فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»؛ تو آزاد مرد هستی همان‌گونه که مادرت تو را حُر نامیده است، تو آزاد مردی در دنیا و آخرت.

اینجا هم اسم از مادرش به میان آمد، آن روز فرمود: «شَكَّلْتُكَ أُمَّكَ»، امروز می‌فرماید: «سَمَّيْتُكَ أُمَّكَ حُرّاً»؛ مادرت خوب نامی برای تو انتخاب کرده، تو آزاد مردی. در همین

حال در آغوش امام حسین علیه السلام جان به جان آفرین تسلیم کرد. «هَنِيئًا لَّكَ الْجَنَّةُ».

انتظار ما از پیشگاه سید الشهداء علیه السلام

یا ابا عبدالله ما هم این انتظار را داریم، یک عمر در خانه شما گفته ایم: «السَّلامُ عَلَیْكَ یا ابا عَبْدِالله»، اگر خَرّ دل بچه های شما را لرزاند، ما که بر شما ستمی نکرده ایم، ما هر چه کردیم بر خود ستم کردیم. حالا از شما انتظار داریم دم جان دادن نظر لطف و عنایت شما شامل حال ما بشود، چشم باز کنیم جمال زیباییت را ببینیم و از این دنیا برویم. پروردگارا! به حرمت امام حسین علیه السلام عاقبت امر ما را ختم به خیر بگردان.

بیماران ما را لباس عافیت بپوشان.

جان های ما را به نور معرفت خودت و اولیائت منور بگردان.

حُسن عاقبت به همه ما عنایت بفرما.

آمین یا ربّ العالمین

والسَّلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

سوء عاقبت از بهانه جویی و لجابت
ضعف روحی و فقر اخلاقی

لَا هِيَّةَ قُلُوبُهُمْ وَأَسَرُّوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السِّحْرَ
وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ ﴿٣﴾ قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٤﴾
بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلْ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأُولُونَ ﴿٥﴾
مَا آمَنَتْ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ ﴿٦﴾

دل‌هایشان به لُهو سرگرم است و ستمگران پنهانی در گوش هم می‌خوانند که آیا این پیامبر جز این است که بشری مانند شماست؟ آیا شما با چشم باز و دانسته به سوی سحر می‌روید؟ (پیامبر) گفت: پروردگار من هر سخنی را در آسمان و زمین می‌داند و او شنوا و داناست. گفتند (قرآن وحی نیست) خواب‌های پریشان است بلکه آن را به دروغ به خدا بسته است، بلکه او شاعر است، اگر راستی مُرسل از جانب خداست آیتی بیاورد آنچنان که انبیاء سلف داشته‌اند. تمام آبادی‌هایی را که پیش از اینها هلاک کردیم ایمان نیاوردند، آیا اینها ایمان می‌آورند؟

ظلم یعنی خروج از حد بندگی

در ادامه آیات شریفه از سوره مبارکه انبیاء خداوند حکیم بهانه جویی‌هایی که مشرکین در مقابل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله داشتند آن‌ها را ذکر می‌فرماید تا مسلمان‌ها متوجه باشند که گاهی روح لجاج و عناد و بهانه جویی در کسی یا کسانی پیدا می‌شود که نمی‌خواهند زیر بار حق بروند و گرنه حق روشن است، آن‌ها از روی لجاج نمی‌خواهند قبول کنند. ولذا می‌فرماید:

﴿وَأَسْرُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا﴾

ستمگران پنهانی در گوش هم می‌خوانند.

اغلب وقتی ظلم گفته می‌شود فوراً این‌طور به ذهن ما می‌آید که کسی توی سر دیگری بزند، همیشه لازم نیست که ظالم به دیگری ستم کند، از نگاه قرآن ظالم آن کسی است که از حد بندگی و عبودیت خارج شده حق را قبول نمی‌کند، همین‌قدر که زیر بار حق نمی‌رود چنین کسی ظالم است، هم به مردم ظلم می‌کند و هم به خودش. آدمی که حق را نمی‌پذیرد مسلماً مخالف با حق او را از خدا دور می‌کند و به سبب دور شدن از خدا به عذاب الیم گرفتار می‌شود. مخالفت با حق برای انسان وزری عظیم در بر دارد و هم باعث گمراهی دیگران می‌شود، یک عده مردم ساده‌دل که حرف او را می‌شنوند و

می بینند که او مخالفت می کند از او تبعیت کرده گمراه می شوند.

آری انکار حق ظلم است یعنی انسان درباره خدا هم ظالم می شود:

﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾^۱

شرک نسبت به خدا ظلم بزرگی است. ظالم حتی نتیجه شوم ظلم را هم درک نمی کند؛ هم خود را گرفتار می کند هم مردم را و هم حق را می پوشاند، خود پوشاندن حق هم ظلم بر حق است، حق را باید آشکار کرد که آفتاب حق بر همه جا بتابد. آن کسی که پرده روی حق می کشد و آن را پشت ابر می برد مسلم است که درباره حق ظلم کرده، درباره مردم هم که از نور حق محروم می شوند ظلم کرده و درباره خودش هم ظلم کرده است.

منطق ضعیف کفار در قبال منطق قوی رسول اکرم ﷺ

در این آیه «شریفه والَّذِينَ ظَلَمُوا» به اصطلاح آقایان متعلق ظَلَمُوا ذکر نشده و بطور مطلق آمده است یعنی کسانی که ظالمند و حق را پذیرا نیستند اینها می خواستند در مقابل پیغمبر اکرم ﷺ توطئه ای طرح کنند که مردم را برگردانند و نسبت به رسول خدا بدبین کنند، اینها محرمانه نقشه ای طرح کردند. نجوی همان درگوشی حرف زدن است، مطلب محرمانه گفتن. «أَسْرُوا النَّجْوَى»؛ عجیب این که نجوی را پنهان می کردند، چون خود نجوی درگوشی است که پنهان است، آنوقت نجوی را هم پنهان کردن، این مبالغه در اخفاء حق است یعنی می کوشیدند که حق را به تمام معنا اخفاء کنند.

با اینکه سوره انبیاء مکی است و در مکه مشرکین زوردار بودند زر و زور مال آن ها بود، پیغمبر اکرم ﷺ در آنجا نه ثروتی داشت و نه قدرتی. و آن ها چون قدرتمند بودند لزومی نداشت پنهان کاری کنند، زور دارند زر که پنهان کردن نمی خواهد.

اینها اگر چه از جهت زور قوی بودند ولی از جهت منطق ضعیف بودند یعنی وقتی بحث استدلال و منطق به میان می آمد غلبه با رسول الله ﷺ و پیروانش بود و اینها از نظر منطق بی چاره می شدند، بعد می خواستند از جهت منطق هم سر و صورتی به حرف هایشان بدهند که دیگران نفهمند که اینها عاجزند لذا برای این مخفیانه نقشه می کشیدند، نه برای اینکه ضعیف بودند، قوی و زوردار و پول دار بودند، از این جهت

عجزی نداشتند، عجزشان از جهت منطق و برهان و استدلال بود.

لذا پنهانی صحبت می‌کردند با هم جلسه تشکیل می‌دادند که چگونه حرف بزیم که مردم بیسندند، پیامبر و اطرافیانش حرف خوب می‌زنند و ممکن است مردم تحت تأثیر قرار بگیرند پس ما هم مخفیانه نقشه‌ای طرح کنیم و حرف‌های آب و رنگ داری درست کنیم و در مقابل حرف آنها بزیم که مردم بپذیرند و کماکان دنبال ما باشند این بود که: «أَسْرُوا النَّجْوَى»؛ پنهانی نجوی می‌کردند.

مطلب محرمانه کفار چه بوده است؟

آن مطلب محرمانه‌شان که قرار می‌گذاشتند درباره پیغمبر بگویند چه بوده که در میان مردم بگویند و مردم قبول کنند؟ حرفشان این بود:

الف: او مثل ما بشر است.

﴿هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾

به مردم می‌گفتند مگر شما نمی‌بینید این شخص فردی مثل شماست، بشر است، پدر و مادر دارد، مثل ما غذا می‌خورد لباس می‌پوشد ازدواج می‌کند و فرزند دارد. آیا شما می‌خواهید تابع بشر باشید؟ او چه فرقی با شما دارد، شما هم بشرید او هم بشر است، بشر که نباید تابع بشر باشد. این حرف اوّلشان بود:

﴿هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾

او که می‌گوید من از جانب خدا مبعوثم، مگر ممکن است؟ اگر بشر مبعوث می‌شود شما هم مبعوث می‌شوید، چطور شده که او مبعوث شده شما مبعوث نشدید؟ او از آسمان خبر دارد شما از آسمان بی‌خبرید. مگر او مانند شما نیست؟

ب: او ساحر است.

حالا که پیغمبر مانند شما شد، ممکن است بگویند پس چگونه کارهای خارق‌العاده انجام می‌دهد؟ از ویژگی‌های پیامبر اکرم ﷺ یکی اینکه نفوذ کلام داشت، وقتی صحبت می‌کرد در دل بسیاری از افراد پاک‌دل اثر می‌کرد، جوان‌ها را بیشتر تحت تأثیر قرار می‌داد. آن‌ها از خانواده جدا می‌شدند، چه بسا زن از شوهرش جدا می‌شد، اولاد

از والدین جدا می شدند، این نفوذ کلامش بود.

در مورد خوارق عادت او هم می گفتند که اینها سحر است، بالاخره بشر هم سحر می کند، پیغمبر مثل شما بشر است، مبعوث شدن او از جانب خدا هم که معلوم نیست، اگر کار خارق العاده ای هم دارد آن سحر است و لذا:

﴿أَفَتَأْتُونَ السِّحْرَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ﴾^۱

آیا شما با چشم باز و دانسته دنبال ساحر می روید؟ این درست است که یک آدم ساحری بباید شما را دنبال خودش بکشد؟ اوّل گفتند بشر است. می گفتند مگر بشر بودن با بعث و نبوت منافات دارد؟ بعد گفتند کارهای خارق العاده او سحر است. ج: او پریشان گویی می کند.

از طرفی دیدند که سحر هم این طور نیست، او مطلب واقعیت داری بیان می کند. چون سحر، مطلب غیر واقع را واقع نشان می دهد ولی دستوراتی را که او می دهد در زندگی اجتماعی خوب و متین است مثلاً دروغ نگویند، مردار نخورید، خون هم را نریزید، بی عفتی نکنید، این ها که خلاف واقع نیست، بعد فکر می کردند در جواب این حرف ها چه باید بگوئیم؟ گفتند می گوئیم این حرف ها خیالات است، در خواب مطالب آشفته و پریشانی می بیند، اینها را به عنوان قرآن تحویل مردم می دهد.

﴿بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ﴾^۲

احلام یعنی خواب ها، أضغاث یعنی پریشان، پراکنده. خواب های پریشانی می بیند که با هم ارتباطی ندارد اینها را به عنوان وحی به شما نشان می دهد. بعد دیدند این حرف هم درستی نیست، برای اینکه مطالب پراکنده نیست، یک سلسله مطالب خیلی مرتبط با هم و آگاهانه و کاملاً متقن و محکم است. دوباره از حرف خود برمی گشتند، خود این، از این شاخه به آن شاخه پریدن علامت این است که عاجز بودند، یعنی حرفشان باطل بود. چون آدمی که حرف حق دارد یک حرف می زند، پای حرفش می ایستد و همان را اثبات و تحکیم می کند، اگر خللی دارد برطرف می کند، از این شاخه به آن شاخه پریدن

۱- سوره انبیاء، آیه ۳.

۲- سوره انبیاء، آیه ۵.

و تضادّ و تناقض در حرف‌ها نشانه عجز است.

چون سحر خودش فنی است و موازینی دارد، اَضْغَاثُ أَحْلَامِ موازین ندارد، پراکنده‌گویی است، حرف‌های بی‌ارتباط است، اینها با هم تناقض دارند، اگر ساحر است نمی‌شود پراکنده‌گو باشد، اگر اَضْغَاثُ أَحْلَامِ است نمی‌شود ساحر باشد. چون سحر فنی است که بر اساس موازینی انجام می‌شود.

د: او به خدا دروغ می‌بندد.

ولذا دوباره گفتند مطالبی که می‌گوید درست است اما اینکه می‌گوید خدا مرا مبعوث کرده به خدا افترا می‌بندد: «بَلِّ اِفْتَرَاهُ»؛ این حرف‌های خود اوست که به خدا نسبت می‌دهد. وقتی از جانب خدا نشد واجب نیست تبعیت کنیم، مگر ما مجبوریم از حرف‌های خودش تبعیت کنیم؟
ه: او شاعر است.

دوباره برگشتند و گفتند: «بَلِّ هُوَ شَاعِرٌ»؛ او شاعر است. آن‌ها می‌دانستند که پیامبر کسی نیست که دروغ بگوید، چون آن‌ها پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را می‌شناختند از بچگی در میان‌شان بود و به عنوان امین و صادق شناخته شده بود، تمام قبائل او را صادق می‌دانستند، دیدند نمی‌توانند به او بگویند که دروغ می‌گوید، در تمام مدّت عمرش به انسان‌ها دروغ نبسته است چطور به خدا دروغ می‌بندد؟ برگشتند گفتند: «بَلِّ هُوَ شَاعِرٌ»؛ او شاعر است. او تخیلاتی را به نظم درآورده برای ما به عنوان وحی القا می‌کند. این هم با این مسئله تضادّ دارد، برای اینکه اگر اَضْغَاثُ أَحْلَامِ است دیگر شاعر نمی‌شود. اگر واقعاً شاعر است دیگر ساحر نمی‌شود. معلوم است این ادّعاها با هم تضادّ دارند باز هم از حرف خود برمی‌گردند برای اینکه می‌بینند این کلام آهنگ موزونی دارد اما شعر نیست.
و: او معجزه ندارد.

دوباره گفتند: بسیار خوب! همه حرف‌هایت خوب است اما اینکه می‌گویی از جانب خدا مبعوث شده‌ام، مبعوث شدن از جانب خدا معجزه می‌خواهد اگر راست می‌گویی معجزه بیاور، معجزه‌ای داشته باش مانند سایر انبیاء، پیامبران گذشته معجزه

داشتند تو هم باید معجزه داشته باشی.

﴿فَلْيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ﴾

اگر راستی مُرْسَل از جانب خداست آیتی بیاورد آنچنان که انبیاء سَلَف داشته اند. تا اینجا به عنوان بهانه گیری تقریباً شش اشکال تراشی کرده اند؛ اوّل گفتند: بشر است، بشر که نمی تواند پیغمبر باشد. بعد گفتند: ساحر است. سوّم گفتند: حرف های او أَضْغَاثُ أَحْلَام است، خواب های پریشان خود را القا می کند. چهارم گفتند: به خدا افترا می بندد. پنجم گفتند: شاعر است. ششم گفتند: معجزه ندارد و صداقت پیغمبر به معجزه اوست.

اینها بهانه جویی هایی بود که داشتند و عرض شد که این شش عنوان با همدیگر تناقض دارند.

پاسخ صولت شکن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به بهانه جویی های آن ها

پاسخ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به گونه ای است که قدری از صولت آن ها می شکند.

﴿قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾

فرمود: پروردگار من هر سخنی را در آسمان و زمین می داند.

اوّل بدانید که این حرف هایی را که مخفیانه درست کرده اید من می دانم، یعنی شما مجلسی تشکیل داده اید و محرمانه حرف هایی را برای مقابله با من طراحی کرده اید. ولی بدانید که خدای من عَالِمُ السِّرِّ وَالْخَفِيَّاتِ است، از تمام حقایق و مخفیّات با خبر است. خدای من می داند گفتارها را اگر چه در اوج آسمان ها و یا در اعماق زمین باشد، تصمیماتی را که در دل می گیرید می داند، خاطراتی را که در ذهن شما خطور می کند می داند.

این خود یک تهدیدی بود که آن ها بداندند که او خبر دارد که آن ها مخفیانه «أَسْرُوا النَّجْوَى» می کنند نجوی را اخفاء می کنند. خود این حرف صولت آن ها را می شکند، از آن حدّتی که دارند پایین می آورد.

﴿وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾

خدای من هم شنواست، هم حرف‌ها را می‌شنود و هم از تصمیمات آگاه است و افکار را می‌داند.

معجزه آری اما دل‌بخواهی نه!

شما پیشنهاد می‌کنید معجزه‌ای بیاور که دل‌بخواه ما باشد. البته پیغمبر وظیفه دارد از جانب خدا معجزه بیاورد که مردم بدانند که او مبعوث از جانب خداست اما موظف نیست که طبق دل‌بخواه شما و هر چه شما بگویید انجام بدهد. افراد بهانه‌گیر و هوس‌باز پیدا می‌شوند که پیغمبر را ملعبه دست خود قرار می‌دهند؛ یکی می‌گوید این را می‌خواهم، دیگری می‌گوید آن را می‌خواهم، این درست نیست. به این نوع معجزه، معجزه اقتراحی گفته می‌شود. رسول وظیفه دارد معجزه بیاورد اما نه معجزه اقتراحی یعنی پیشنهادی و هر چه که شما دلتان بخواهد.

گاهی پیغمبران سلف به معجزه پیشنهادی برای اتمام حجت عمل می‌کردند ولی چون قوم آن‌ها بهانه‌جو بودند قبول نمی‌کردند، و چون قبول نمی‌کردند بلا بر آن‌ها نازل می‌شد.

عاقبت شوم نپذیرفتن معجزه دل‌بخواهی

مثل ناقه صالح، ناقه صالح معجزه پیشنهادی از جانب مردم بود. البته این طور نبود که خود حضرت صالح علیه السلام از جانب خدا مأمور باشد که ناقه را از شکم کوه بیرون بیاورد، آن‌ها چون به قول خود می‌خواستند پیغمبر زمان را در بن بست قرار بدهند این پیشنهاد را کردند، گفتند اگر راست می‌گویی که پیغمبر هستی از شکم کوه ناقه بیرون بیاور. حضرت صالح علیه السلام هم فرمود اگر این کار را بکنم و شما قبول نکنید خدا به شما مهلت نمی‌دهد بلا بر شما نازل می‌شود. همین طور هم شد.

حضرت صالح علیه السلام ناقه را از شکم کوه بیرون آورد. در قرآن هم داریم، بعد او دعا کرد و کوه هم مانند زنی که در حال زایمان است یک صدا و صیحه‌ای از خود سر داد بعد شکافته شد، ابتدا سر و گردن شتر بیرون آمد، همین طور تدریجاً شتر بیرون آمد و مثل شتر سالمی در مقابل مردم ایستاد. مردم بهانه‌گیر گفتند حالا بچه‌اش را هم بیرون بیاور، بچه‌اش

هم آمد. بعد گفتند این سحر است، تا گفتند سحر است فرمود سه روز بیشتر مهلت داده نمی شوید، اگر ظرف این سه روز ایمان آوردید بسیار خوب! اگر ایمان نیاوردید منتظر بلا باشید، بلا بر آن ها نازل شد.

مجازات گذشتگان در نپذیرفتن معجزه اقتراحی

﴿مَا آمَنَتْ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ﴾^۱

تمام آبادی هایی را که پیش از اینها هلاک کردیم ایمان نیاوردند آیا اینها ایمان می آورند.

این آیه اشاره به همین مطلب است که قبل از شما هم گذشتگان معجزات اقتراحی خواستند، پیشنهاد می کردند و پیغمبر زمان می آورد و قبول نمی کردند محکوم به بلا می شدند شما هم همین راه را می روید.

﴿مَا آمَنَتْ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا﴾

ما تمام آن شهرها و آبادی ها را که هلاک و با خاک یکسان کرده ایم از همین قبیل بوده اند. مردمی بودند که به پیغمبر زمان خود معجزات اقتراحی پیشنهاد می کردند بعد هم ایمان نمی آوردند و ما هم تمام آن ها را نابود کردیم. «أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ»؛ آیا اینها ایمان می آورند؟ آن ها که ایمان نیاوردند و محکوم به عذاب شدند، حالا ابوجهل و ابولهب و امثال اینها می خواهند ایمان بیاورند؟

اینها هم پیشنهاد می کنند آنی که دل بخواه ماست بیاور، اگر ما آنی که می خواهند بیاوریم و قبول نکنند حاضرند بر آنها عذاب نازل بشود؟

بیان معجزه اقتراحی رسول اکرم ﷺ در نهج البلاغه

در نهج البلاغه امیرمؤمنان علی علیه السلام تصریح به این مطلب شده که صنادید قریش جمع شدند و به رسول خدا گفتند اگر می گویی من پیغمبرم پس آن درخت که در آنجاست بگو از زمین کنده شود و بیرون بیاید، معلوم است که این پیشنهادی از روی بهانه گیری است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود این کار را می کنم و شما هم ایمان نمی آورید و محکوم به

عذاب خواهید شد. می دانم شماها ایمان نخواهید آورد و کشته می شوید و جسد های شما را در چاه می اندازند، که در جنگ بدر همین طور شد.

به هر حال رسول خدا این کار را کرد، به درخت خطاب کرد که اگر من پیغمبرم جلویا. آن درخت هم طبق بیان مولا علی علیه السلام در نهج البلاغه، از ریشه کنده شد و بایک صدایی جلو آمد تا اینکه مقابل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ایستاد. گفتند اگر پیغمبری بگو دوباره برگردد. حضرت فرمود برگرد، درخت دوباره به جای اول خود برگشت. گفتند این نشد بگو دو نیم بشود، نصفش بماند نصفش بیاید. معلوم است که خیلی بهانه گیری است، بسیار خوب! نصف بشود، نصف شد و نصفش آمد نصفش ماند و این نصفش که آمد شاخ و برگش را بر سر و روی پیغمبر و علی علیه السلام باز کرد. گفتند دوباره بگو برگردد و به هم بچسبند و به همان حال اولش باشد، دوباره برگشت. به هم نگاه کردند و گفتند چه سحر عجیبی است، قطعاً او ساحر است اما چه ساحر قهاری است. به هر حال از این نوع پیشنهادها بود.

آیه اشاره می کند که اینها چگونه می خواهند ایمان بیاورند؟ گذشتگان بودند و پیشنهاد کردند و به پیشنهادشان عمل هم شد ولی؛

﴿مَا آمَنَتْ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا﴾

ایمان نیاوردند ما هم آنها را هلاک کردیم. حالا «أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ»؛ اینها می خواهند ایمان بیاورند؟ نه، این طور نیست. تا اینجا این جواب قسمت اول حرفشان و بقیه هم می ماند برای جلسه بعد.

ذکر حدیث در بیان مشخصات عاقل واقعی

برای تنبّه بیشتر حدیثی عرض می کنم. فرمودند: «إِنَّ الْعَاقِلَ يَنْبَغِي أَنْ يَحْدَرَ الْمَوْتَ فِي هَذِهِ الدَّارِ وَيُحْسِنَ لَهُ التَّأَهُبَ قَبْلَ أَنْ يَصِلَ إِلَى دَارٍ يَتَمَتَّى فِيهَا الْمَوْتُ فَلَا يَجِدُهُ»؛ آدم عاقل سزاوار است که سر عقل بیاید و نسبت به آینده خود هوشیار باشد و خودش را برای مرگ که حتماً خواهد آمد آماده کند، قبل از اینکه به سرایی برسد که در آن مرگ را آرزو کند و آن را نیابد. انسان گنه کار به جایی خواهد رفت که در آنجا آرزوی مرگ می کند که از آن بلارها

بشود و مرگ را هم نمی‌یابد. یعنی وقتی خواهد آمد که ما آرزوی مرگ می‌کنیم و مرگ هم به سراغ ما نخواهد آمد. انسان در قیامت چنان گرفتار بدبختی‌ها و عذاب‌ها خواهد شد که دلش می‌خواهد هر چه زودتر بمیرد و راحت بشود ولی در آنجا مرگ هم دیگر نیست.

﴿ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ﴾^۱

آنجا نه مرگ هست برای آن‌ها و نه حیات.

برای جهنمی‌ها حیات نیست برای اینکه بطور دائم درد است، آدم زنده باید آسایش داشته باشد، سراپا درد و رنج و سوختن، این که حیات نیست مرگ هم نیست، مرگ آن است که آدم می‌میرد و از بلا و عذاب تخلص پیدا می‌کند و راحت می‌شود. حیات نیست برای اینکه آسایش نیست.

بنابراین آدم عاقل، خوب است خود را برای مرگ که حتماً خواهد آمد آماده کند. فعلاً این نعمت بر ما هست که مرگ به سراغ ما می‌آید و ما را به عالم دیگر منتقل می‌کند. حالا اگر انسان در بدبختی هم باشد باز مرگ برای او نعمت است و چنانچه در خوشبختی هم باشد نعمت است، بنده پرهیزکار و مطیع اوامر الهی با مردن به خوشبختی بالاتر منتقل می‌شود، این نعمت است. اگر گناهکار و بدبخت است و عذاب دارد مرگ می‌آید و راحتش می‌کند. پس کسی که مرگ سر راه اوست سزاوار است خود را آماده کند قبل از اینکه به جایی برود که: «يَتَمَتَّى فِيهَا الْمَوْتُ فَلَا يَجِدُهُ»؛ مرگ را آرزو کند و آن را نیابد.

نتیجه نکبت بار تسلیم شدن در برابر ظالم

مردم کوفه باورشان نمی‌شد به این بدبختی می‌افتند، آن‌ها اوّل کار می‌گفتند حالا ابن‌زیاد آمده و ما اگر تسلیم نشویم ما را بی‌سر و سامان می‌کند و اموال ما را می‌برد، جوان‌های ما را می‌کشد. اگر تسلیم شویم راحت می‌شویم. اما باورشان نمی‌شد که اگر تسلیم ابن‌زیاد بشوند این ماجرا تمام نمی‌شود و دنباله دارد، دنباله‌اش بدبختی است که باید دختران پیغمبر را با اسارت در شهر مسلمان‌ها بیاورند. این را واقعاً باور نمی‌کردند که اگر تسلیم ابن‌زیاد بشوند ابن‌زیاد حتماً امام حسین (علیه السلام) را می‌کشد. مردم کوفه شیعه و محبّ اهل بیت بودند، اینها که نمی‌خواستند امام حسین (علیه السلام) کشته شود ابداً راضی نمی‌شدند

ولی باورشان نمی شد کار به اینجاها منتهی می شود که امام حسین علیه السلام را می کشند، سر مقدسش را بالای نیزه می گذارند، دختران پیغمبر را به اسارت می برند، ابداً اینها باورشان نمی شد.

ولذا روز دوازدهم محرم وقتی این جریان پیش آمد اینها منقلب شدند، مرد و زنشان گریه می کردند، منتها زینب کبری علیها السلام به آن ها سرکوفت می زد و می گفت: «إِنَّمَا مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ آلِي نَقِصَتْ غَزْلُهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةِ أَنْكَاثٍ»؛ مَثَل شما مَثَل آن زن است که رشته خود را پس از محکم تافتن و ریستن، باز تار تار می کرد.

خدا در قرآن مَثَل زده، این زن احمق از صبح تا شب پنبه می ریسید بعد رشته ها را پنبه می کرد. شما چنین شده اید، در رکاب پدر من امیرالمؤمنین این همه فداکاری و جانبازی کردید، شهید دادید، عاقبت کارتان به اینجا منتهی شد، شما تمام رشته ها را پنبه کردید، تمام زمینه های سعادت، تبدیل به شقاوت شد. گریه می کنید؟ «وَاللَّهِ فَإِنْ كُنُوا فَإِنَّكُمْ أُخْرَى بِالْبُكَاءِ»؛ آری بگریید که شایسته گریستن هستید. شما باید به بدبختی های خود گریه کنید و اشک بریزید. «أَتَذَرُونَ وَيْلَكُمْ أَيَّ كَيْدٍ لِّمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَرَّقْتُمْ وَأَيَّ عَهْدٍ نَكَثْتُمْ»؛ هیچ می دانید شما چه جگری از پیغمبر شکافتید و چه پیمانی شکستید؟ «وَأَيَّ دَمٍ لَهُ سَفَكْتُمْ»؛ هیچ می دانید چه خونی از پیغمبر ریخته اید؟ «وَأَيَّ كَرِيمَةٍ لَهُ أَبْرَزْتُمْ»؛ هیچ می دانید چه دختران و زنان پشت پرده نشین را از پرده بیرون کشیده اید و در میان شهر مسلمان ها با حال اسارت آن ها را می چرخانید؟

پروردگارا! به حرمت خون سید الشهدا علیه السلام عاقبت امر ما را ختم به خیر بگردان.

فرزندان ما را از آفات زمان حفظ کن.

فرج مولای منتظر حضرت مهدی علیه السلام را نزدیک بگردان.

آمین یا رب العالمین

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

ندارد

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٧﴾
 وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ ﴿٨﴾ ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ
 الْوَعْدَ فَأَنْجَيْنَاهُمْ وَمَنْ نَشَاءُ وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ ﴿٩﴾

ما پیش از تو نفرستادیم مگر مردانی که به آنان وحی می‌کردیم، اگر نمی‌دانید از داناان
 پرسید. و آنان را بدن‌هایی که غذا نخورند قرار ندادیم و عمر جاویدان هم نداشتند. سپس
 به وعده‌ای که به آنان داده بودیم وفا کردیم و آنان و هر کس را که می‌خواستیم نجات
 دادیم و مسرفین را هلاک نمودیم.

مروری بر مطالب گذشته

در جلسه قبل عرض شد که خداوند حکیم، بهانه جویی‌هایی که مشرکین در مقابل انبیاء علیهم‌السلام داشتند، آن‌ها را بیان می‌فرماید. فرمود که حق بر مردم دنیا دوست و هوا پرست سنگین است یعنی نمی‌توانند تن زیر بار حق بدهند. حرف حق حدودی دارد و نفس اماره انسان را محدود می‌کند نمی‌گذارد این لجام گسیخته هرکاری می‌خواهد بکند و دنیاواران می‌خواهند لجام گسیخته باشند هرچور که خواستند عمل کنند این با حق و با دین آسمانی حق منافات دارد. از این جهت که نمی‌خواهند زیر بار حق بروند خیلی بهانه جویی و کارشکنی می‌کنند تا پیغمبر زمان را به قول خودشان از میدان خارج کنند و حرف‌های او را بی‌اثر سازند. ولذا اشکال تراشی‌ها و تناقض‌گویی‌ها دارند که دیشب مقداری عرض شد.

آن‌ها می‌گویند تو بشری، بشر که نباید اطاعتش بر دیگران واجب باشد. تو چه فرقی با ما داری؟ می‌گفتند شاعری، ساحری، خواب‌های آشفته و پریشان می‌بینی، خیال می‌کنی که وحی بر تو نازل می‌شود. بعد می‌گفتند که مفتری هستی به خدا دروغ می‌بندی، اینها را می‌گفتند. حالا آیه شریفه در مقام جواب همان اشکال‌ها و بهانه جویی‌هاست. بطور کلی می‌فرماید این که ما می‌گوییم بشر هستی مگر بشر بودن با رسالت منافاتی دارد؟ مگر

بشر نمی‌تواند با عالم ربوبی در ارتباط باشد و مانند خانهٔ دو در باشد، از یک در بگیرد و از در دیگر به عالم انسان تحویل بدهد و باید هم چنین باشد.

یعنی کسی که از قِبل خدا مبعوث می‌شود و می‌خواهد برای مردم الگو باشد باید از جنس بشر باشد. اگر فرشته در میان مردم بیاید که دیده نمی‌شود، بر فرض مجسم بشود باید به شکل مردی باشد، باز شبیه انسانی خواهد آمد. اگر چنانچه خصائص انسانی نداشته باشد که برای انسان الگو نمی‌شود. باید از جنس خود انسان‌ها باشد، باید بگوید من از جنس شما و دارای این غرائز، عواطف و تمایلاتم، دارای این شهوت و غضب ولی در عین حال من یک انسان کاملم.

یعنی می‌توانم با همهٔ این غرائز و تمایلاتی که دارم خودم را تسلیم کنم و مسلم باشم:

﴿وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ﴾^۱

من خودم اوّل مسلمانم بعد به شما می‌گویم مسلمان باشید. من خودم تارک محرماتم بعد به شما می‌گویم تارک محرمات باشید. من خودم قاتل به واجباتم به شما می‌گویم قاتل به واجبات باشید. و الاّ یک موجودی که شهوت و غضب ندارد و این حالت در او نیست به شما بگوید فلان باشید همه می‌گویند نه، ما نمی‌توانیم این‌گونه باشیم. ما بشریم ما انسانیم ما شهوت و غضب داریم، تو فرشته‌ای. پس آن کسی که مبعوث از قِبل حق می‌شود باید از جنس انسان باشد تا الگو بشود:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾^۲

مسلماناً برای شما در زندگی رسول خدا الگوی نیکویی است.

اسوهٔ حسنه باید باشد تا مورد تأسی دیگران واقع بشود. آیهٔ دیگر هم در سورة انعام

است:

﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَّجَعَلْنَاهُ رَجُلًا﴾^۳

اگر او را فرشته‌ای قرار می‌دادیم حتماً وی را به شکل مردی درمی‌آوردیم.

۱- سورة انعام، آیه ۱۶۳.

۲- سورة احزاب، آیه ۲۱.

۳- سورة انعام، آیه ۹.

امتیاز انبیاء علیهم السلام از سایر مردم

بر فرض اگر بنا بود ما فرشته‌ای را هم بفرستیم باز هم لازم بود به صورت انسان بفرستیم. نمی‌شود که ملک باشد و دیدنی نباشد و در عین حال الگوی بشر باشد. پس این حرف معقول نیست که چرا پیغمبر بشر است؟ بشر «نُوحِي إِلَيْهِمْ» است. بله، یک بشر ممتاز است یعنی در ساختمان وجود همین بشر یک نیروی درک قرار داده که در شما نیست. همه غرائز و تمایلاتی که شما دارید او هم دارد، علاوه بر آن یک نیروی درک دیگری دارد که از آن به چشم و هوش دیگری تعبیر شده که با آن، عالم ملکوت را می‌بیند و نغمه‌های آسمانی را می‌شنود و به شما ابلاغ می‌کند. مگر این خلاف عقل و نشدنی است که انسان باشد و نسبت به شما یک امتیازی در نیروی درک داشته باشد، همان‌طور که شما با عالم حیوان با نیروی عقل امتیاز دارید.

خود ما انسان‌ها با هم چقدر امتیاز داریم؟ مگر همه یک جورند؟ مگر هوش‌ها یکسان است؟ افرادی هستند از هوش بالایی برخوردارند، افرادی هم هستند کودکان، هر دو انسانند. ممکن است دو تا برادر مثلاً از یک پدر و یک مادر، دو قلو متولد شده باشند، هر دو با هم در یک مدرسه تحصیل کنند و یک استاد داشته باشند. اما یکی خیلی با هوش، با حافظه قوی در ظرف چند سال یک علامه دهری می‌شود و دیگری هر چه می‌خواند نمی‌فهمد و به جایی نمی‌رسد، یک آدم باربری می‌شود. هر دو انسانند، تفاوت در ادراکات است.

دستگاه عسل سازی در ساختمان خلقت زنبور

خرس آمد سر کوه دید زنبور عسل لانه کرده زنبور تعارف کرد رفت داخل، برای او عسل آورد عسل را خورد گفت به به چقدر شیرین است، از کجا آوردی؟ گفت ما خودمان می‌سازیم. گفت مگر شما عسل می‌سازید؟ گفت بله، گفت چطور عسل می‌سازید؟ گفت ما می‌رویم شهد گل را می‌مکیم و در داخل وجود ما دستگاه عسل سازی هست. این خنده‌اش گرفت مسخره کرد. گفت لعنت بر دروغگو، منم مثل تو یک حیوانی هستم این همه علف‌های خوب را می‌خورم یک مثقال عسل هم نمی‌دهم تو یک مقدار از این

گل‌ها را می‌خوری عسل می‌شود؟ حیوانات را جمع کرد بر علیه او قیام کردند و مسخره کردند. او گفت بی‌جهت مسخره می‌کنید همان خالق که الاغ را ساخته است همان خالق زنبور عسل را هم ساخته و در ساختمان خلقت او دستگاه عسل سازی قرار داده گل‌ها را می‌خورد تبدیل به عسل می‌کند. الاغ هم گل‌ها را می‌خورد تبدیل به سرگین و پهن می‌شود.

دستگاه گیرنده وحی در ساختمان وجود پیغمبر

ساختمان وجود شما را ما ساخته‌ایم، در ساختمان وجود پیغمبر، ما دستگاه گیرنده وحی قرار دادیم: «نُوحِیْ إِلَیْهِمْ»؛ به او راه نشان دادیم، وحی را به وی می‌رسانیم که او به شما برساند و ما در وجود شما این را قرار ندادیم. بسته به خودمان است، بی‌خود حرف ننزید:

﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾

خدا بهتر می‌داند که مقام رسالت را کجا قرار دهد.

خالق عالم مصلحت در این دیده که شما را فاقد وحی و او را واجد وحی قرار بدهد. همان خالق که به الاغ عقل نداده به شما عقل داده است. الاغ اصلاً نمی‌فهمد عقل یعنی چه، او خیال می‌کند تمام نژادها در عالم نژاد الاغیه. اصلاً باورش نمی‌شود که نژاد زنبور عسلی هم در عالم هست که عسل می‌سازد و خیال می‌کند تمام حیوانات باید سرگین بسازند. اصلاً محال است حیوانی عسل بسازد. همان‌طوری که او اشتباه می‌کند ما هم اشتباه می‌کنیم. ما خیال می‌کنیم که همه نژادها، نژاد بنده و شماست، در عالم نژادی نیست که «نُوحِیْ إِلَیْهِمْ» باشد.

ما خودمان چقدر با هم تفاوت داریم، آیا همه ما شیخ الزیسیسم؟ بالاخره یک فردی مانند بو علی سینا پیدا می‌شود که مغز متفکری است که اصلاً در عالم تعقل اعجوبه است. دیگران هم انسانند اما همان تعقل را هم ندارند تا برسیم به مسئله نبوت و امامت. ولذا سنت ما این است:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِیْ إِلَیْهِمْ﴾

همیشه مطلب این بوده تازگی ندارد، ابوجهل‌ها خیال کردند که تو پیغمبر نوظهوری

هستی فقط تو پیدا شدی که در عالم، وحی بر تو نازل می شود، انبیاء سلف هم همین طور بودند. ما آن ها را فرستادیم و همه انسانهایی بودند که وحی بر آن ها نازل می شد، دستگاه گیرنده وحی در ساختمان وجودشان قرار داده بودیم تا به وسیله این دستگاه حقایق آسمانی را به آن ها برسانیم و آن ها هم به شما برسانند. این روش ما و سنت ما در عالم است.

انبیاء الهی از جنس بشر

﴿وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ﴾^۱

و آنان را بدن هایی که غذا نخورند قرار ندادیم و عمر جاویدان هم نداشتند. ما نخواستیم که پیغمبرها فقط بدنی باشند و غذا نخواهند چرا که کفار می گفتند:

﴿مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ﴾^۲

این چه پیغمبری است که مثل ما غذا می خورد و در بازارها راه می رود. آن ها متوقع بودند پیغمبری که از طرف خدا فرستاده می شود باید فرشته باشد یعنی آب و غذا نخورد، نخوابد و همیشه هم بماند، مرگ نداشته باشد. سنت ما این است که پیغمبر را از جنس بشر می فرستیم، بشری که بدن دارد و این بدن غذا می خواهد، نخواستیم که جسدی باشد و غذا نخورد، و نخواستیم موجودی باشد که هرگز نمیرد. نه، باید بمیرد تا کسی نگوید که شما با ما فرق دارید.

﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾^۳

تو می میری و آن ها هم خواهند مرد.

همه باید بمیرید پیغمبر هم می میرد. پیغمبر هم مانند شما به حسب ظاهر بشری است که مثل شما غذا می خورد راه می رود می خوابد ازدواج می کند تولید نسل می کند و عاقبت می میرد، این منافاتی با وحی ندارد. در عین حال دستگاه گیرنده وحی و حقایق آسمانی را ما به او دادیم.

﴿ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ فَأَنْجَيْنَاهُمْ وَمَنْ نَشَاءُ وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ﴾^۴

۱- سورة انبیاء، آیه ۸.

۲- سورة فرقان، آیه ۷.

۳- سورة زمر، آیه ۳۰.

۴- سورة انبیاء، آیه ۹.

سپس به وعده‌ای که به آنان داده بودیم وفا کردیم و آنان و هر کس را که می‌خواستیم نجات دادیم و مسرفین را هلاک نمودیم.

نجات پیغمبر زمان و پیروانش از بلا

ما همه انبیاء را از جنس بشر می‌فرستیم و وحی هم به آن‌ها نازل می‌کنیم در عین حال به آن‌ها وعده داده‌ایم که ابلاغ وحی کنید، پیام من را به مردم برسانید آن‌ها را به توحید دعوت کنید و به اختیار خودشان بگذارید اگر آمدند متعبد شدند بسیار خوب! به سعادت می‌رسند. اگر نیامدند مهلتشان می‌دهیم چنانچه مهلتشان منقضی شد بلا بر سرشان نازل می‌کنیم و از بین می‌بریم و تو را با پیروانت نجات می‌دهیم. این‌طور نیست که در دستگاه عادلانه ما به قول معروف تر هم به آتش خشک بسوزد. آن‌ها که خشکند و ایمان نیاورده‌اند آن‌ها را می‌سوزانیم اما آن کسانی مرطوبند به ایمان، آن‌ها را نجات می‌دهیم. ما هیچ وقت مردم صالح را به آتش مردم غیر صالح نمی‌سوزانیم. ولذا در سوره هود که قصه‌های انبیاء را نقل می‌کند چندین بار این جمله تکرار شده است:

﴿وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ^۱﴾

﴿فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ^۲﴾

﴿وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا

الصَّيْحَةَ^۳﴾

هنگامی که فرمان ما رسید شعیب و کسانی را که با او ایمان آورده بودند به رحمت خود نجات دادیم و کسانی را که ستم کردند صیحه آسمانی فراگرفت.

بله، صیحه آسمانی که بیاید دامن ظالمان را می‌گیرد نه دامن مؤمنان را. ما پیغمبر زمان را با مؤمنان به شرطی که مؤمن واقعی باشند نجات می‌دهیم نه مؤمن اسمی. ما نگفته‌ایم که مؤمنان اسمی را نجات می‌دهیم. مؤمنان واقعی ممکن است خودشان کار بد نکنند ولی کار بد دیگران را نهی نکنند و از آن‌ها فاصله هم نگیرند. به قول خودشان مرطوبند و نمی‌سوزند ولیکم کم در جوار کفر می‌مانند و با آتش آن خشک می‌شوند و بعد

۱- سوره هود، آیه ۸۵.

۲- سوره هود، آیه ۶۶.

۳- سوره هود، آیه ۴۹.

می سوزند.

ما وعده داده ایم صیحه دامن مؤمنان واقعی را نمی گیرد که هم خودشان مرتکب گناه نمی شوند هم به گناه کاران روی خوش نشان نمی دهند، نهی از منکر هم می کنند اگر نتوانستند از آن ها فاصله می گیرند و جدا می شوند ولی اگر جدا نشوند بمانند نهی هم نکنند بلای آسمانی که آمد دامن آن ها را می گیرد.

پس:

﴿ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ﴾

وعده ای که به انبیاء داده ایم وفا می کنیم ما صادق الوعدیم، در وعده تخلف نمی کنیم وعده ما صدق است. که چی؟

﴿فَأَنجَيْنَاهُمْ وَمَنْ نَشَاءُ﴾

ما انبیاء و مَنْ نَشَاء را نجات می دهیم. مَنْ نَشَاء همان مؤمنین پیرو انبیاء هستند. آن ها که بر اثر مشیت ما با اختیار و اراده خودشان صالح العملند. نَشَاء اشاره به همین است گروهی که بر اساس مشیت و اراده ما، اختیار و اراده دارند و با اختیار و اراده خود عمل صالح انجام می دهند.

وعده هلاک به مسرفین

ما انبیاء و پیروان صالح را نجات می دهیم.

﴿وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ﴾

ما تنها مسرفین را هلاک می کنیم. اسراف کاران، تجاوزگران از حد بندگی و هم کسانی که مرتکب گناه می شوند و همان کسانی که با دیدن مرتکبان گناه از آن ها فاصله نمی گیرند و آن ها را نهی نمی کنند. ولذا اینها مسرفند.

ما مسرفین را هلاک می کنیم ولی غیر مسرفین، آن کسانی که دنباله رو واقعی انبیاء علیهم السلام باشند نجاتشان می دهیم این سنت ماست و وعده هم کرده ایم و طبق وعده هم

عمل می کنیم. تا اینجا ترجمه آیات بود، جمله

﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾

ماند برای بعد.

مشخصات مؤمنان اهل نجات

به هر حال ما را دعوت به ایمان و عمل صالح کرده‌اند مکرراً باید گفته بشود، تا زنده‌ایم و مهلت باقی است بتوانیم خود را در زمره مؤمنین صالح‌العمل قرار بدهیم و الاً خاسریم. خداوند قسم خورده است:

﴿وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ﴾^۱

قسم به عصر که انسان‌ها همه در زیانند. مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند و یکدیگر را به حق سفارش کرده و به صبر توصیه نموده‌اند. فقط این گروه اهل نجاتند و بقیه به غضب خداوند در آتشند. فقط گروهی که خودشان مؤمنند؛ عقاید حقّه را در دل و جان خود نشانده‌اند و صالح‌العملند و دیگران را هم ارشاد می‌کنند؛

﴿وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ﴾

و مردم را به حق و صبر سفارش می‌کنند. یکی از موارد صبر خودداری از گناه است. انسان‌های مؤمن، صالح‌العمل و ارشاد کننده دیگران به راه ایمان و عمل صالح اهل نجاتند.

صبر حضرت زینب علیها السلام در مصائب کربلا

ما هم بحمدالله دنبال علی و آل علی علیهم السلام هستیم، آیا از آن‌ها مؤمن‌تر و از آن‌ها سالم‌تر سراغ دارید؟ از آن‌ها ارشادگتر و هدایت‌گتر سراغ دارید؟ زن و مرد همین‌طورند. کوچک و بزرگشان اساتید صبرند.

یک زن در ظرف یک روز چندین مصیبت در تنش و در روحش دارد. گفتن این مصیبت‌ها آسان است. این تاریخی است، یک زن در عرض چند ساعت در یک روز شش برادر را در خاک و خون دیده آن هم برادری مثل امام حسین علیه السلام، برادری مثل حضرت ابوالفضل علیه السلام و سایر برادرها که در خاک و خون غلتیدند، دو فرزند دلبندش و برادرزاده‌هایی مثل علی اکبر و علی اصغر و قاسم علیهم السلام را در خاک و خون دیده، این همه

مصیبت در ظرف چند ساعت و بعد هم به اسارت برود، تازیانه‌ها و شکنجه‌ها و گرسنگی‌ها متحمل بشود و بعد وقتی وارد کوفه می‌شود شهری که پدرش سال‌ها آنجا حکومت کرده و او در کنار پدر بوده با همه این احترام‌ها و جلالت‌ها، حالا او را در لباس اسارت وارد کوفه می‌کنند و به مجلس فرماندار مقتدر کوفه می‌برند.

ابن حجر عسقلانی که سنی متعصبی است وقتی که او مطلبی را از شیعه نقل کند خیلی مورد اعتماد است. او می‌گوید وقتی سر مقدس امام حسین را به دارالاماره ابن زیاد آوردند «سالت حیطانها دما»؛ یعنی از دیوار دارالاماره خون جاری شد. اگر مورخ شیعه بود می‌گفتیم تعصب مذهبی داشته او مورخ سنی متعصب است این جریان را نقل می‌کند که از دیوار دارالاماره خون جاری شد. همچنین گفته‌اند روز عاشورا هر سنگ و هر کلوخی را که برمی‌داشتند زیر آن خون بود یعنی ببینید مصیبت چقدر سنگین است. این مصیبت با دل زینب علیها السلام چه کرده است؟

وقتی وارد مجلس شد دید در یک طرف مجلس سفره رنگین گسترده‌اند و پای سفره بچه‌های یتیم رنگ پریده گرسنه را نگه داشته‌اند در یک طرف هم سر بریده برادر را کنار آب گذاشته‌اند. همه این مصیبت‌ها را دیدن و خود را نباختن بسیار کار بزرگی است، شجاعت بزرگی است، یک دریا قلب با ایمان می‌خواهد، دریای مواج که باید همه بزرگان عالم در این دریا شناوری کنند و لؤلؤ و مرجان به دست بیاورند.

ابن زیاد، آن سفاک خون‌خوار زخم‌زبان زد گفت: دیدی خدا با برادر و خاندانت چه کرد؟ فرمود: «ما رأیتُ إِلَّا جَمِیلاً»؛ از خدا جز زیبایی ندیدم. روز عاشورا هم وقتی دو فرزند خودش را به قربانگاه فرستاد و آن‌ها در خون خود غلتیدند، آقا حسین علیه السلام به بالینشان آمد اما خانم زینب کبری از خیمه‌گاه بیرون نیامد که نکند حسین عزیزش اندکی منفعل بشود. با همین عمل فهماند برادر من! در جنب تو من صاحب پسر نیستم، با خون دل دو قربانی را پروراند و با کمال افتخار مقابل چشم تو و زیر پای تو قربانشان کردم.

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكُمْ يَا آلَ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ



خدا و علی علیه السلام
شاهدان رسالت آخرین نبی

لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿١٠﴾

ما کتابی بر شما نازل کردیم که ذکر شما در آن است، آیا نمی اندیشید؟



پاسخ خداوند به اشکال تراشی‌های مشرکان

در آیات اولیهٔ سورهٔ مبارکهٔ انبیاء مشرکین اشکال تراشی‌هایی در مقابل رسول خدا داشتند، اشکال اولشان این بود که می‌گفتند تو بشری و بشر بودن را با مسئلهٔ رسالت منافی می‌دانستند و برای آن توجیهاتی می‌کردند و می‌گفتند چون او بشری عادی است نمی‌تواند مبعوث از قِبل خدا باشد و کارهای خارق‌العادهٔ پیامبر خدا را توجیه می‌کردند و می‌گفتند شعر و یا سحر است و یا اینکه خواب‌های آشفته و یا افتراء است.

خداوند حکیم به آن اشکالشان جواب داد: شما که می‌گویید بشریت با رسالت منافات دارد خیر، هیچ‌گونه منافاتی ندارد بلکه ملازمه هست، رسول باید بشر باشد اصلاً غیر بشر نمی‌تواند از جانب خداوند مبعوث بشود و دینی و شریعتی بیاورد، تبلیغ کند و در بین مردم باشد و الگو برای مردم باشد. این شدنی نیست. رسول باید بشر باشد و همیشه و در هر زمانی ما بشر را به عنوان رسول فرستاده‌ایم، اشکال شما در این است که نمی‌شود چرا نمی‌شود؟ قدرت مطلقه هر کاری می‌تواند بکند، او می‌تواند بشری بیافریند که در ساختمان وجود او دستگاه گیرندهٔ وحی قرار بدهد، گوشی که بشنود صداهایی را که شما نمی‌شنوید، چشمی که ببیند جمال‌ها و چهره‌هایی را که شما نمی‌بینید، خدا قادر بر این کار است. در سورهٔ ابراهیم هم اشاره به همین مطلب شده است. ضمناً این اشکال تراشی

مشرکین در مقابل انبیاء در چند جای قرآن تکرار شده است یکی اینکه:

﴿قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا﴾^۱

آن‌ها به انبیاء می‌گفتند شما جز بشری مانند ما نیستید.

اینکه می‌گویید مبعوث از قِبل خدا هستید، نیستید بلکه شما می‌خواهید ما را فریب بدهید و ما را از راه خودمان منحرف کنید.

قدرت خداوند برایجاد شرایط ویژه برای انبیاء

﴿قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾^۲

پیامبران‌شان به آن‌ها گفتند: درست است ما هم مانند شما بشریم ولی خداوند بر هر کس از بندگانش بخواهد مَنّت می‌نهد (و مقام رسالت عطا می‌کند).

خداوند قدرت دارد بر بعض بندگانش این مَنّت را بگذارد و آن دسته از بندگانش را از میان مردم برگزیند و آن‌ها را به مقام رسالت و نبوّت برساند و آن دستگاه گیرنده وحی را به او بدهد و او را در میان مردم مبعوث کند. او قدرت مطلقه است و در آن حرفی نیست:

﴿أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾

او قدرتی است که هم جماد و هم نبات و هم حیوان می‌سازد. در بین جمادها هم فلزی مثل طلا می‌سازد و یا گچ و آهک می‌سازد چرا که قدرت دارد. از جماد، هم آهک هم طلا و هم برلیان ساخته است، هم آفتاب منور و هم سنگ سیاه ساخته، هر دو جمادند که او ساخته است.

در نباتات، هم گلبرگ لطیف و خوشبو و خوشرنگ می‌سازد هم خارِ خشن تیز و برنده می‌سازد. قدرت دارد او می‌تواند درخت چناری خلق کند که هزاران سال ریشه‌دار بماند و طوفان‌های تند نتوانند آن را تکان بدهند، از آن طرف گیاه‌های خیلی نازک و لطیف بسازد که فقط چند روزی هست و بعد پژمرده می‌شود، قدرت بر این دارد.

حیوان‌ها را می‌سازد، از میان حیوان‌ها طاووس زیبا و بلبل محبوب می‌سازد، از آن طرف کلاغ و جغد منفور هم می‌سازد. زنبور عسل می‌سازد و او را سازنده عسل قرار می‌دهد،

۱- سوره یس، آیه ۱۵.

۲- سوره ابراهیم، آیه ۱۱.

خرس و خوک را هم می سازد که آدم از دیدنشان هم نفرت دارد.
 آنچه حق آموخت مرزنبور را آن نباشد شیر را و گور را
 شیر با آن صلابت و گورخر با آن هیبتی که دارد نمی توانند عسل بسازند اما زنبور به
 این کوچکی را عسل ساز قرار داده است.

خانه ها سازد پُر از حلوی تر حق بر او این علم را بگشاده در
 خدا در این علم را در وجودش باز کرده است.
 او به نور وحی حق عزوجل کرده عالم را پر از شمع و عسل
 ﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا﴾^۱
 پروردگار تو به زنبور عسل الهام کرد که از کوه ها و درختان و داربست هایی که
 (مردم) می سازند خانه هایی بگیر.

حق تعالی این قدرت را دارد که در جمادات، در نباتات و در حیوانات انواع
 گوناگون بیافریند و در انسان ها هم به همین کیفیت که عرض شد، انسان هایی با مغزهای
 متفکر می آفریند نقاد و موشکاف که تحقیقات علمی عجیب می کنند و زمین را به آسمان
 می دوزند، از آن طرف انسان های کودن و گیج می آفریند که از اداره کردن خودشان هم
 عاجزند.

همان قدرت، علی امیر علیه السلام می سازد، از آن طرف شمر و سنان و خولی را می آفریند،
 اینها همه ساخته دست اوست.

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ
 الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾^۲

اوست که در میان مردم بی سواد، پیامبری از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر
 آنان می خواند و پاکشان می سازد و به آنان کتاب و حکمت می آموزد.

﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾^۳
 خداوند بر هر کس از بندگانش بخواهد منت می نهد (و مقام رسالت عطا می کند).

۱- سوره نحل، آیه ۶۸.

۲- سوره جمعه، آیه ۲.

۳- سوره ابراهیم، آیه ۱۱.

پس مسئله قدرت است، شما در مقابل قدرت مطلقه زبان به انتقاد می‌کشاید و اعتراض می‌کنید و به پیمبران می‌گویید که چطور می‌شود شما پیغمبر باشید و حال آنکه شما هم بشری مثل ما هستید؟ به شما می‌گوییم همان خالق این بشر را ساخته است و او را مبعوث به نبوت قرار داده تا در میان شما هادی و راهنمای شما باشد. این توضیح از جهت اینکه بشر بودن منافاتی با رسالت ندارد.

معجزه بی‌نظیر و جاودانی قرآن کریم

اما آن که گفتید پیامبر آیت و معجزه بیاورد:

﴿فَلْيَاتِنَا بآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ﴾^۱

اگر راست می‌گوید که فرستاده خداست برای ما معجزه و آیتی بیاورد همان‌گونه که سایر انبیاء، مُرسل به آن آیات بودند.

چون حرف آخرشان این بود: حالا که به ادّعی خودش بشر مبعوث شده از قِبل خدا می‌باشد پس معجزه‌ای بیاورد. جواب داده می‌شود معجزه همین قرآن است.

﴿لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾^۲

ما کتابی بر شما نازل کردیم که ذکر شما در آن است، آیا نمی‌اندیشید.

ما همین قرآنی که بر شما نازل کرده‌ایم بزرگ‌ترین آیت و معجزه است، معجزات سایر انبیاء معجزات موسمی و برای زمان معینی بوده برای همیشه نبوده است، آن کتابی که به عنوان معجزه همیشگی تا روز قیامت است همان است که به عنوان قرآن به دست شما داده شده «فیه ذِکْرُکُمْ»؛ ذکر شما در آن است. (ذکر) یعنی آن چیزی که شما را بیدار می‌کند و به باور می‌آورد تا بپذیرید که آورنده این کتاب مبعوث از قِبل خداست.

آن کسانی که دشمن سرسخت بودند در زمان نزول قرآن بر آن‌ها هم قرآن ذکر بود منتها منصف نبودند. اگر انسان، عاقل و منصف باشد و در همین قرآن بیندیشد خواهد فهمید که قرآن معجزه الهی است که از لسان رسول و نبی امّی صادر شده است.

۱- سوره انبیاء، آیه ۵.

۲- سوره انبیاء، آیه ۱۰.

اعتراف دشمنِ درجه یک قرآن به عظمت قرآن

ولید ابن مغیره فرد قدرتمند و ثروتمندی در مکه بود، خیلی هم باهوش و با فراست و مدبر بود، در میان قریش او را ریحانه قریش می نامیدند یعنی گل سرسبد قریش، در مشکلاتشان به او مراجعه می کردند حلّ مشکل می کرد. وقتی قرآن نازل شد و به مردم ابلاغ می شد و مردم هم در مقابلش عاجز بودند نزد او رفتند که به نظر تو این چه جور کلامی است؟ او این مطلب را گفت: «إِنَّ لَهُ لَحَلَاوَةً وَإِنَّ عَلَيْهِ لَطَلَاوَةً وَإِنَّ أَعْلَاهُ لُمُشِرٌّ وَإِنْ أَسْفَلُهُ لَمُعْدِقٌ وَإِنَّهُ لَيَعْلُو وَلَا يُعْلَى»؛ من در مقابل این کلام گیج شده ام برای اینکه شیرینی خاص و زیبایی مخصوصی دارد، بالای این کلام ثمربخش است، پایین این کلام پرمایه است، بر همه چیز پیروز می شود و هیچ چیز بر او پیروز نمی شود.

این قضاوت یک مرد کافر است و عاقبت هم ایمان نیاورد اما این مطلب را می فهمید.

شناخت عظمت قرآن در نگاه عاقلان منصف

«فِيهِ ذِكْرُكُمْ» یعنی قرآن شما را توجّه و تنبّه می دهد، بیدار می کند. اما اگر کسی نخواهد بیدار بشود به خودش مربوط است، مثل آدمی که چشم خود را برای طلوع آفتاب باز نکند، هر چه سر او فریاد بکشد که آفتاب نزدیک طلوع است برخیز نماز بخوان، اصلاً چشم باز نمی کند که ببیند صبح شده یا نشده، او بیدار می شود ولی نمی خواهد چشم باز کند تا ببیند وقت نماز می گذرد. افرادی هستند که می فهمند اما نمی خواهند چشم باز کنند و حق را بپذیرند.

حالا همان (ذکر) در میان شما هم هست، شما هم عاقل باشید و از آن بهره لازم را ببرید: «أَفَلَا تَعْقِلُونَ»؛ هم باید تعقل داشت و هم انصاف. همین قرآن آسمانی را در نظر بگیرید از دامن همین قرآن ببینید چه جمعیت هایی از علم و دانش تولید شده اند، در دامن این قرآن فقها، حکما، عرفا، ادبا به وجود آمده اند. تمام کسانی که در هر رشته و هر فنی تخصصات علمی دارند اینها از دامن قرآن به وجود آمده اند. همین برای شما کافی نیست که بفهمید قرآن کتاب انسان ساز است؟ انسان های کامل، انسان های امین و انسان های

صادق محصول قرآنند که در میان افراد بشر و انسان‌ها، اینها به علم و تحقیقات علمی ممتاز و زبانزدند، آیا این کافی نیست؟

خداوند و علی علیه السلام شاهدان رسالت رسول اکرم صلی الله علیه و آله

در رأس اینها وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام است که او معجزه خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسَتْ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾^۱

کسانی که کافر شدند می‌گویند تو پیامبر نیستی بگو کافی است که خدا و آن کسی که علم کتاب نزد اوست میان من و شما گواه باشند.

ای پیامبر! می‌گویند تو مُرسل نیستی بگو شاهد من بر رسالت، اول خداست که اگر بنا بود من دروغگو باشم و از قبل خدا نیامده باشم او جلوی مرا می‌گرفت، برای اینکه حق تعالی می‌خواهد بشر را هدایت کند اگر بنا باشد کسی به عنوان مدعی نبوت بیاید و اموری خارق العاده انجام بدهد او جلویش را نگیرد و در واقع نبی نباشد نتیجه‌اش این است که العیاذ بالله خدا مردم را گمراه کرده باشد، این خلاف حکمت است.

خود اینکه خدا به من و اراده من خلاقیت داده و جلوی مرا هم نمی‌گیرد این بهترین گواه است که خدا شاهد بر نبوت من است. و از آن طرف،
﴿وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾

آن کسی که حقایق قرآن پیش اوست و خودش قرآن مجسم است، قرآن را مجسم نشان می‌دهد. این کافی نیست که نشان بدهد قرآن انسان‌ساز است؟ آن مکتبی که مثل علی علیه السلام را به دنیا عرضه می‌کند، آیا کافی نیست که بگوییم آن مکتب حق است؟ آن مکتب، مکتبی است که علی علیه السلام می‌پروراند، آن مکتبی است که حسین علیه السلام به دنیا نشان داده، آیا این برای حق بودن آن کافی نیست؟!

و لذا اگر تعقل کنید اگر منصف باشید همین کتاب «فیه ذکرگرم» شما را بیدار می‌کند و تنبه می‌دهد و به باور می‌آورد که آورنده این کتاب، نبی مُرسل است.

سفارشی پدران به جوان‌های عزیز در خصوص شناخت راه حق

به جوان‌ها و نوجوان‌های محترم که گاهی اوقات حس تحقیقاتی‌شان گل می‌کند باید سفارش کرد که عزیزان! فرصت شما محدود است اگر بخواهید در این مجال کوتاه عمر، ادیان و مذاهب دیگر را مورد مطالعه قرار بدهید تا به قول خود به حق برسید مطمئناً با صرف زمان طولانی در تورات و انجیل و مانند آن فرصت‌های طلایی خود را از دست خواهید داد و عاقبت هم به نتیجه دلخواه خود نخواهید رسید. انسان عاقل است خودش می‌فهمد آن مکتبی که امثال خواجه نصیرها را پرورانده، آن مکتبی که امثال علامه حلّی‌ها دارد، اینها افراد محقق بودند که بنده اگر صد سال هم تحقیق کنم به پای تحقیق آن‌ها نمی‌رسم، چنین افراد هوشمند و توانمندی در امر پژوهش و تحقیق، در مقابل این مکتب خاضعند.

پس راه را هموار کرده‌اند و دلائل کافی برای حقایق مکتب و مذهب شیعه موجود است، آنی که بر من لازم است این‌که در خود همین مذهب اندکی فکر کنم و معارف لازم را به دست بیاورم، لازم نیست در غیر این مذهب فکر کنم تا بفهمم حق است یا نیست، اگر عاقل و منصف باشم حقیقت این مذهب برای من روشن است برای اینکه دیگرانی که از من کنجکاوتر و محقق‌تر بودند، آن‌ها تحقیقات کرده‌اند و آنچه که اشکالات بوده، جواب‌ها داده‌اند، راه باز است. حالا آنی که من وظیفه دارم اینکه از عمر کوتاه‌ام استفاده کنم و معارف شیعه را خوب بفهمم، عقاید حق را خوب در جانم بنشانم، مسائل اخلاقی همین مکتب را در جان خودم ایجاد کنم، برنامه‌های عملی همین مکتب را انجام بدهم تا بر نورانیت خود بیفزایم و لطافت روحی بیشتری پیدا کنم، این وظیفه است. ولذا:

﴿لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾

ما کتابی بر شما نازل کردیم که ذکر شما در آن است، آیا نمی‌اندیشید؟

آیه شریفه می‌فرماید آیا نمی‌خواهید شما عقل خود را به کار بيفکنید؟ با انصاف داوری کنید و قرآن را کتاب حق آسمانی بدانید، هر چه نیرو دارید در فهم همین قرآن به کار بگیرید.

دقت در شناخت محقق نمایان فریبکار

اگر بخواهید دنبال مطالب دیگری بروید و نوشته های دیگران را بخوانید تا ببینید چه گفته اند، باید عرض کنم به صرف اینکه می خواهیم تحقیق کنیم دنبال نوشته های هر کسی نرویم، باید خیلی مراقبت کنیم. افرادی هستند که خود را به عنوان محقق نشان می دهند، افرادی که تا حدودی ادبیات عربی یاد گرفته و قدری درس هایی خوانده اند، با قرآن و حدیث کمی آشنایی دارند، بعد هم پناه بخدا اگر به اروپا و آمریکا رفته و آب و هوای آنجا هم به مغزشان خورده باشد، بعد از بازگشت، به عنوان اینکه اسلام را خوب شناخته ام و می توانم به دیگران معرفی کنم مطالبی مطرح می کنند و در ضمن همین مطالب، شیطنت خود را تنفیذ و به افکار مردم القا می کنند.

آن وقت اینها در نظر عده ای جوان های کم مایه یا بی مایه، بزرگ جلوه می کنند. نوشته و حرف هایش در نظر آن ها جالب جلوه می کند و حال آنکه از نظر اهل معرفت و بصیرت این مطالب هیچ ارزشی ندارند. چه بسا همین درس خوانده های غرب زده، یک متن عربی را نتوانند خوب بخوانند و بیان کنند ولی گفتار و نوشته های همین آدم در نظر بعضی جوان ها که کم مایه و خام و ناپخته اند بزرگ جلوه کند، به سراغ او بروند و مرید او بشوند و چه بسا آن گوینده در ضمن سخنانش مطالب حقیقی هم دارد که همراه آن، مطالب باطل را به خورد علاقه مندان خود می دهد.

مولی المتّقین علی علیه السلام فرمودند: عَلَّتْ فِتْنَةُ هَٰمِیْنِ اسْتَكْبَرَتْ: «يُؤْخَذُ مِنْ هَٰذَا ضِعْفٌ وَمِنْ هَٰذَا ضِعْفٌ فَيُمَزَّجَانِ»؛ قسمتی از حق و قسمتی از باطل را می گیرند و به هم می آمیزند. افراد مغرض یک مشت حرف حق از این طرف می گیرند و با یک مشت حرف باطل از آن طرف به هم می آمیزند، مردم هم که اکثراً تشخیص دهنده نیستند که حق کدام و باطل کدام است، حرف های حقیقی که همه گفته اند او هم می گوید ولی در ضمن همین حرف های حق، حرف باطل را هم در لفافه به خورد کم مایه ها می دهد و گمراهشان می کند.

لزوم دقت فراوان در انتخاب کتاب و سخنران

انسان باید دنبال نوشته های کسی برود که متهم نباشد اگر متهم بود باید او را رها

کند. چون انسان عاقل اگر احتمال بدهد در راهی گرگ درنده‌ای و یا گزنده‌ای و یا اینکه دزدی باشد از آن راه نخواهد رفت این عقلایی است شکی در آن نیست. لذا در مورد مسئله مهمی که حیات ابدی انسان به آن مربوط است باید خیلی مراقب بود.

اگر انسان از یک راهی برود که درنده‌ها او را بدرند خیلی مهم نیست، او از حیات دنیایی محروم شده است اما اگر از راهی برود که گمراهش کنند و حیات ابدی‌اش را متزلزل کنند زیان بزرگ و جبران ناپذیری به او وارد شده است. امام جواد علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ أَصْغَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبْدَهُ فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ اللَّهِ فَقَدْ عَبْدَ اللَّهَ وَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ يَنْطِقُ عَنْ لِسَانِ إِبْلِيسَ فَقَدْ عَبْدَ إِبْلِيسَ»؛ هر کس به سخن سخنرانی گوش دهد او را پرستش کرده است، پس اگر او از خدا سخن بگوید خدا را پرستیده است و اگر از زبان ابلیس سخن بگوید ابلیس را عبادت کرده است.

اگر آن نویسنده یا گوینده از خدا بگوید و اخلاص هم داشته باشد آن کس که به حرف او گوش می‌دهد یا نوشته او را می‌خواند در حال عبادت خداست، اما اگر او از شیطان بگوید - و آن طرف هم درست تشخیص نمی‌دهد از شیطان است یا از غیر شیطان - او هم گوش بدهد، آن مستمع در حال عبادت شیطان است.

پس توجه لازم است انسان دنبال کسانی برود و نوشته افرادی را بخواند که اتهامی ندارند و نزد اهلش به حقیقت و اخلاص شناخته شده‌اند و الا دچار خسران شده است. شایسته نیست انسان این طرف و آن طرف بدود، این نوشته و آن نوشته را بخواند و سخنان این گوینده و آن گوینده را بشنود و با صرف عمر گران‌بهای خود، عاقبت هم چیزی دستش را نگیرد. پس همین قدر کافی است که انسان بزرگان را ببیند از چه راهی رفته‌اند بزرگانی که حقیقتشان مسلم است.

ما بحمد الله در تاریخ مذهب شیعه آن قدر شخصیت‌های عظیم متقن و بزرگ داریم که هم متخصصین هم امین و شناخته شده‌اند و هم مورد تأیید همه اهل معرفت و حکمت هستند. شایسته است انسان دنبال اینها برود و در نوشته‌ها و گفتار اینها تحقیقات کند و معارف دینش را وسعت دهد و بر لطافت و نورانیت جانش بیفزاید. ان شاء الله خداوند به

همه ما لطف و عنایت کند که توفیق بهره‌برداری از معارف قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام بیش از پیش نصیبمان گردد.

رفتار متین و هیبت شکن حضرت زینب کبری علیها‌السلام با ابن زیاد متکبر

بنی‌امیه و اعوان و انصارشان، پسر زیاد و اعوان و انصارش، اینها تمام همشان این بود که سیطره خود را بر مردم نشان بدهند، جبروت و عزت و قدرتشان را به رخ مردم بکشند و آل‌علی را در میان مردم ذلیل و خوار کنند، هدفشان این بود. در کربلا که آن کشتار و جنایت را به وجود آوردند بعد خاندان امام حسین علیه‌السلام را اسیر کردند، در شهرها چرخاندند و در مجلس کوفه آوردند، به مجلس شام بردند، همه تلاششان این بود که اهل بیت را ذلیل کنند و خودشان را در میان مردم عزیز و مقتدر نشان بدهند. ولی بحمدالله رفتار اهل بیت علیهم‌السلام و گفتارشان در کوفه، در شام و در بین راه آن‌ها را کاملاً رسوا کرد، پرده‌ها را کنار زد، جنایاتی را که آن‌ها می‌خواستند مکتوم نگه دارند افشا کردند و رسوایی آن‌ها را به مردم نشان دادند و فضاحت آن‌ها را برملا کردند.

چنین نقل شده که خطبه غزای حضرت زینب کبری علیها‌السلام در کوفه انقلابی عجیب به وجود آورد و نقشه آن‌ها را نقش بر آب کرد، آن‌ها می‌خواستند در کوفه رعب و وحشتی ایجاد کنند و خود را مسیطر و پر جبروت نشان دهند. اما خطبه حضرت زینب علیها‌السلام دل‌های مردم را زیر و رو کرد و پرده‌های جنایت آن‌ها را بالا زد. همین‌طور وقتی که اهل بیت علیهم‌السلام را به مجلس ابن زیاد وارد کردند در آنجا هم به همین کیفیت موجب رسوایی بنی‌امیه شد. حتی نحوه ورود زینب کبری علیها‌السلام به مجلس ابن زیاد مایه سرکوفت‌زدن بر او شد. وقتی حضرت وارد شد ابن زیاد گفت: «مَنْ هَذِهِ الَّتِي انْحَازَتْ وَمَعَهَا نِسَاؤُهَا؟»؛ این زن که از برابر ما گذشت و در یک طرف مجلس قرار گرفت و زنان اطراف او را گرفتند کیست؟

کیفیت ورود حضرت زینب علیها‌السلام مجلس را تکان داد، کسانی که اطراف خانم بودند اول چیزی نگفتند، بار دوم سؤال کرد نگفتند، بار سوم یکی از آن‌ها گفت: «هَذِهِ زَيْنَبُ بِنْتُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ»؛ این جمله یعنی شما خجالت بکشید، شما خودتان را جای پیغمبر گذاشته‌اید و خود را خلیفه رسول معرفی می‌کنید، همان رسولی که به فاطمه علیها‌السلام

آنچنان عظمت می داد که دستان او را می بوسید. این دختر همان فاطمه است، آیا درست است شما خلیفه پیغمبر باشید و بعد هم دختر پیغمبر را به این کیفیت وارد مجلس کنید؟ ابن زیاد زخم زبان ها داشت، از جمله خطاب به امام سجاد علیه السلام گفت که شما کی هستید؟ فرمود: من علی بن الحسینم، گفت مگر علی بن الحسین را خدا در کربلا نکشت؟ فرمود: برادری داشتم او هم نامش علی بود او را مردم در کربلا کشتند. گفت: نه، خدا او را کشت. فرمود: البته،

﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾^۱

خدا جان هر کسی را هنگام جان دادن می گیرد اما در عین حال او را مردم کشتند، یعنی حرف بی خود زن گناه بنده را به خدا نسبت مده، به حساب خدا نگذار.

عکس العمل خبیثانه ابن زیاد با امام سجاد علیه السلام

مکتب اسلام مکتب جبر نیست که گناه بنده را به حساب خدا بگذاری. نه، مردم کشتند، ابن زیاد دید که حضرت در مقابل او جواب می دهد خشمگین شد گفت: این قدر رمق داری که در مقابل من جواب می دهی؟ بیایید گردنش را بزنید. خود دستور قتل، علامت عجز است، یعنی چون در مقابل منطق قوی امام سجاد علیه السلام عاجز و بیچاره شد دستور قتل داد. معمولاً هر زورداری دستور قتل می دهد، این علامت قدرت نیست، نشانه ضعف است.

همین که دستور قتل صادر شد زینب علیه السلام از جا برخاست، دست به گردن برادرزاده اش افکند گفت از ما دیگر مردی باقی نگذاشته ای. بس نبود این همه خون هایی که از ما ریختی؟ من از او جدا نمی شوم اگر بناست او کشته شود من هم با او باید کشته شوم. ابن زیاد مدتی نگاه کرد، بعد گفت: «عَجَباً لِلرَّحِمِ»؛ علاقه رحم و خویشی عجیب است، تعجب می کنم چنان خود را فدای او می کند، واقعاً حاضر است به جای او کشته بشود.

بعد امام سجاد علیه السلام فرمود: «أَبَا الْقَتْلِ تُهْدِدُنِي يَا ابْنَ زِيَادٍ»؛ ای ابن زیاد! مرا به قتل

۱- سوره زمر، آیه ۴۲.

۲- اللهوف، صفحه ۱۶۲.

و کشته شدن تهدید می‌کنی؟ «أَمْ عَلِمْتَ أَنَّ الْقَتْلَ لَنَا عَادَةٌ وَكِرَامَتَنَا الشَّهَادَةُ»؛ مگر ندانسته‌ای که کشته شدن سیره ما و شهادت کرامت ماست؟ ابن زیاد از کشتن امام منصرف شد اما دست به جنایتی زد که دل‌ها را سوزانید. با سر مطهر امام علیه السلام عملی مرتکب شد که انسان از گفتنش شرم دارد و زبان یارایی نمی‌کند.

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ
وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ